

بسم الله الرحمن الرحيم

شهیدان اِدام

شاگردان پیشتازِ

مکتب اباعبدالله الحسین (ع)

یادی از شهید ناصر اِدام نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور
و برادرش پاسدار شهید ابوالفضل اِدام از نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَعَمَلْ فَحَبِّمْ

اللَّهُمَّ عَجِّمْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾
(سوره مبارکه آل عمران)

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ اَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا
وَ سِرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بِعَدَدِ مَا احَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ
وَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ
وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ





شهید سردار حسین سلامی و شهید ابوالضل ایدام بر سر مزار شهید ناصر ایدام در بهشت زهرا

بسم رب الشّهدا و الصّديقين

نام حسین بن علی (علیه الصّلاه و السّلام) دلها را مثل مغناطیس به خود جذب می کند. اسم حسین، اشک ها را جاری و دل ها را منقلب می سازد. شهادت حسین بن علی فوق همه شهادتهاست.

نور مبارک حسین بن علی مثل خورشید می درخشد و همه عوالم وجود، اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرب، محتاج پرتوی از انوار اباعبدالله الحسین هستند. امام حسین، الگوی آزادی خواهی، عدالت طلبی، مبارزه با بدیها و زشتی ها و مبارزه با جهل و زبونی انسان برای جهان و جهانیان هستند.

امام حسین خورشیدی فروزان و پرنور و ابدی و یاران و اصحاب شان فداکارترین و ایثارگرتترین و نمونه ترین انسانها هستند و نهضت و قیام شان برترین و بزرگ ترین و بی نظیرترین و جاودانه ترین در تاریخ است.

امام حسین و شهدای کربلا بزرگ ترین قهرمانان عرصه امر به معروف و نهی از منکر هستند و عاشورا، یک واقعه استثنایی و یک موضوع تمام نشدنی و همیشگی است.

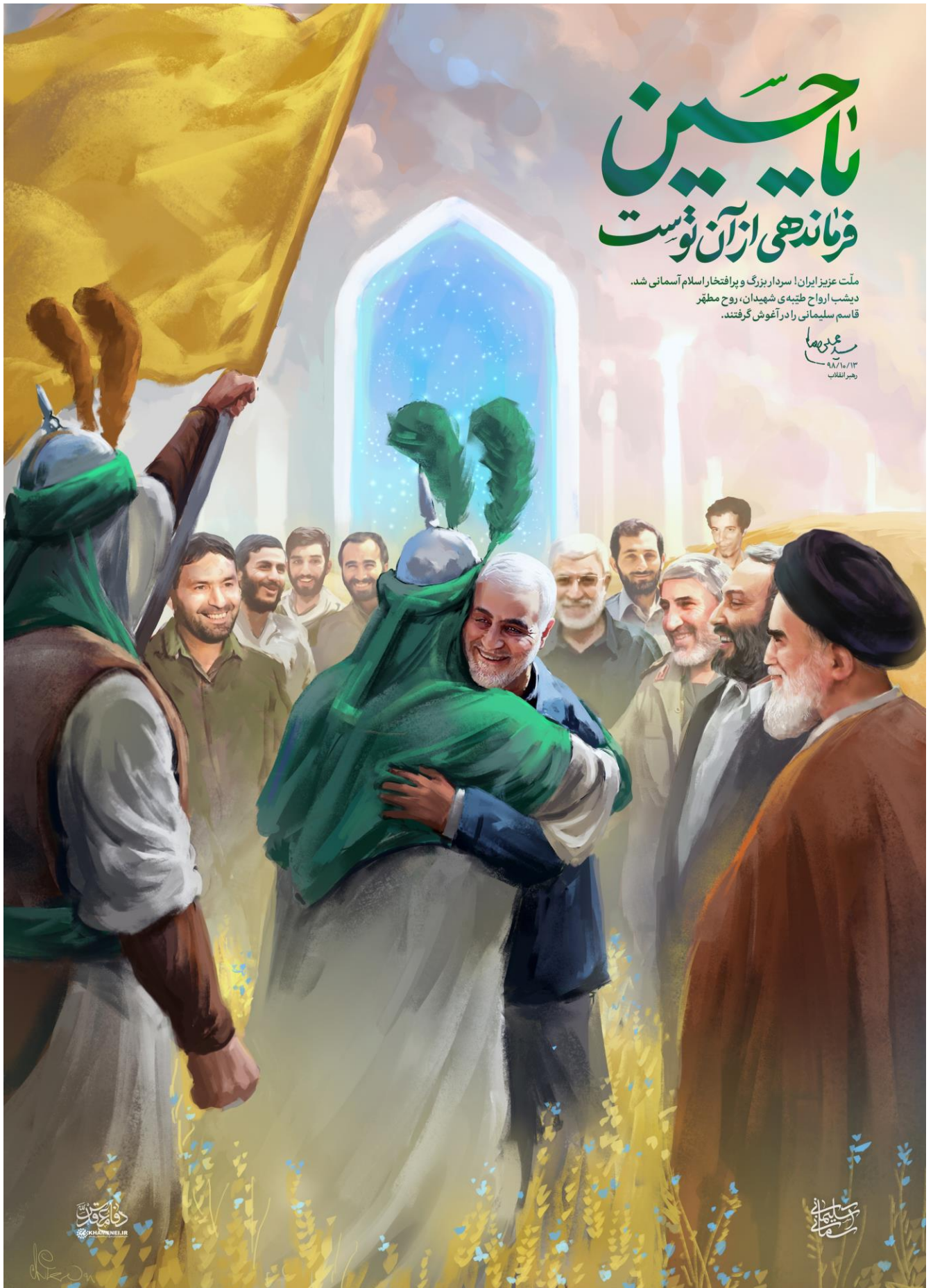


ناحسین

فرماندهی از آن نوشت

ملت عزیز ایران! سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد.
دیشب ارواح طیبه‌ی شهیدان، روح مطهر
قاسم سلیمانی را در آغوش گرفتند.

عزیزها
۹۸/۱۰/۱۳
رهبر انقلاب



فرماندهی از آن نوشت

فرماندهی از آن نوشت

شهدا، شاگردان نهضت حسینی و ادامه دهندگان راه امام حسین و عاشورا و کربلا هستند.

شهید ناصر ابدام شاگرد پیشتازِ مکتبِ اباعبدالله الحسین و نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور است که در مسیر نماز جمعه و در راه امر به معروف و نهی از منکر با بدن اربابا به شهادت رسید و توسط رهبر شهیدمان حضرت آیت الله سید علی حسینی خامنه ای به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور یاد گردید.

پاسدار رشید و جان بر کف و سرافرازِ اسلام شهید ابوالفضل ابدام از جمله نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است. ایشان محافظ سردار سرلشکر پاسدار حسین سلامی فرمانده شهید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند که در نخستین دقایق جنگ ۱۲ روز و در حمله هوایی رژیم غاصب و کودک کش و تروریست صهیونیستی در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، به ستاد فرماندهی سپاه، به همراه سردار سلامی و تعدادی از محافظان و همکارانِ سردار در حین انجام مأموریت حساس پاسداری از امنیت ملت و کشور به شهادت رسیدند و «عند ربهم یرزقون» گردیدند.

خداوند متعال عنایت ویژه‌ای به خانواده شهیدان ابدام نموده است و دو پسری که دارند، عظیم‌ترین و زیباترین و متعالی‌ترین شهادتها روزی‌شان گردیده است. در آغاز سخن و در طلیعه این مجموعه، ابتدا یادی از عاشورا و کربلا و حضرت اباعبدالله الحسین و یاران شان که پیشتازان و قهرمانان عرصه امر به معروف

و نهی از منکر هستند، نموده ایم؛ سپس فتوای آیت الله خامنه‌ای در زمینه امر به معروف و نهی از منکر را ذکر کرده ایم؛ آن گاه یادی از شهدای امر به معروف و نهی از منکر کشور که شاگردان ممتاز اباعبدالله الحسین هستند، نموده ایم؛ سپس به زندگینامه شاگرد پیشواز مکتب امام حسین، شهید ناصر ابدام که در راه امر به معروف و نهی از منکر با بدن اربا اربا به شهادت رسید، پرداخته ایم و سرانجام ادای احترامی کرده ایم به پاسدار شهید ابوالفضل ابدام و زندگینامه و خاطراتش را نقل نموده ایم و در خاتمه نیز از مقوله مهم و سرنوشت ساز «کسب رضای الهی» سخن گفته و بر قهرمانان عرصه کسب رضای الهی بودن شهدا تصریح نموده و با استناد به یکی از صحبت های پدر گرامی شهیدان ابدام نتیجه گرفته ایم که کار برای رضای خدا، پایه و زیربنای پرورش شهیدان ابدام و عاقبت بخیری و بلند آوازه شدن شان بوده است و در گفتار آخر با عنوان «شهدا، بزرگ ترین قهرمانان و الگوهای زنده کشور ایران»، بندگان خاص و برگزیده خدا بودن و قهرمان کشور بودن و الگو و زنده و جاویدان بودن شهدا را با استناد به صحبت های مادر گرامی شهیدان ابدام و رهنمودهای رهبر شهیدمان امام خامنه‌ای یادآور گردیده ایم.

به امید آن که همگی ما شاگرد مخلص و حقیقی و راستین نهضت جاویدان حسینی، ادامه دهنده راه امام حسین و شهدا، مطیع فرزند امام حسین و ولی فقیه و نایب امام زمان، زمینه ساز ظهور نهمین امام از نسل امام حسین و منتقم اباعبدالله الحسین و یار حسینی امام زمان مان باشیم. ان شاء الله و به یاری خداوند منان.

و سخن آخرمان هم دعا برای سلامتی و تعجیل در ظهور آقا و مقتدای مان و
امام زمان مان حضرت حجه ابن الحسن العسکری.

«اللهم عجل لولیک الفرج»

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

کامران پورعباس (شماره همراه: ۰۹۱۹۱۲۹۴۳۸۱)

نویسنده و پژوهشگر حوزه ولایت فقیه و شهدا

سیدالشهدا،
قهرمان میدانِ
امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از واجبات و فرایض بسیار مهم، حساس، عظیم، بنیادین و سرنوشت ساز اسلامی و رویکرد اساسی و بنیادین انبیا و معصومین و اولیای الهی است.

امر به معروف و نهی از منکر، از احکام عالی، مترقی، انسان ساز، ارزش آفرین، عزت آفرین، سعادت بخش، ارشاد گر و هدایت گر، دشمن شکن، رسواگر و ذلیل کننده منافقان و عامدان به گناه و معصیت و ضامن اجرای قوانین شریعت است.

امر به معروف و نهی از منکر از جمله مهمترین اهداف و انگیزه های قیام امام حسین (علیه السلام) است و سیدالشهدا قهرمان این میدان هستند که عالی ترین مرتبه این فریضه بزرگ را با نثار جان و خون خویشتن و یاران گرامی و اعلامرتبه شان و اسارت اهل بیت مکرم شان به انجام رسانیده و حماسه جاویدان عاشورا را آفریدند. در کلمات امام حسین (ع) به طور مکرر از اصلاح امت و دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است.

به راستی سیدالشهدا را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت علاوه بر امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رسانیدند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام دادند.

درس امام حسین علیه السلام به امت اسلام

درس حسین بن علی علیه السلام به امت اسلامی این است
که برای حق، برای عدل، برای اقامه‌ی عدل، برای
مقابله‌ی با ظلم، باید همیشه آماده بود و باید
موجودی خود را به میدان آورد.



رهبرانقلاب
۱۳۹۲/۰۳/۲۲



امر به معروف و نهی از منکر، هدف قیام امام حسین

امام حسین (ع) در بیان و سخنان خویش، به طور مکرر از این فریضه بزرگ یاد کرده و با صراحت، یکی از انگیزه‌های قیام‌شان را احیای همین امر مهم برشمردند. به برخی سخنان حضرت و یاران‌شان در این مورد گوش جان می‌سپاریم:

- آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و انصار در سرزمین مقدّس منّا، طیّ یکّ خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل انگاری نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نكوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی‌گیرید؟ آنجا که فرمود: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ»؛ (چرا علمای یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی‌کردند). (از فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی‌کردند).

آنگاه امام (علیه السلام) در ادامه چنین فرمود: «وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ»؛ (خداوند تنها از این جهت بر آنها عیب می‌گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و) آنان را نهی نمی‌کردند).

سپس در مورد اهمّیت و عظمت این دو فریضه فرمود: «إِذَا أُدِّيَتْ وَأُقِيمَتْ، إِسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَصَعْبُهَا»؛ (هرگاه فریضه امر به معروف و نهی از

منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعمّ از آسان و دشوار انجام خواهد شد).

این خطابه بسیار مهمّ امام (علیه السلام) در آن شرایط خفقان بار و در آن جمع کثیر، نشان می دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل بپوشاند.

- بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام (علیه السلام) از سوی والی مدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، امام (علیه السلام) به شدّت بر آشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در آن نیایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أُنْكِرُ الْمُنْكَرَ...»؛
(خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد (صلی الله علیه و آله) و من هم فرزند دختر او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوندا! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم).

در واقع امام (علیه السلام) انگیزه های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار مرقد پاک جدّ بزرگوارش (صلی الله علیه و آله) در مقدّس ترین مکان ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آنکه حسین را دوست بدارد، خدا دوستدار اوست

بجارج ۴۳، ص ۲۶۱
Ahaadis



- شاید بتوان صریح ترین و رساترین تعبیر امام (علیه السلام) در تبیین انگیزه اصلی قیامش را جمله ای دانست که در وصیت نامه آن حضرت به برادرش محمد حنفیه آمده است.

آن حضرت پس از آن که انگیزه هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ (من تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم پیا خاستم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتار نمایم).

امام (علیه السلام) در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش را بیان می کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.

- بعد از آن که مسلم بن عقیل (علیه السلام) - سفیر آن حضرت در کوفه توسط نیروهای ابن زیاد با مکر و حيله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متّهم به فتنه انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

«مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْكَرَ، وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ... فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ (من برای این چیزها که تو می گویی به کوفه نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی ها را ظاهر و معروف و خوبی ها را دفن کرده

اید... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از منکرات دور سازیم).

- هنگامی که امام (علیه السلام) با سپاه «حرّ» رو به رو گشت و بی وفایی کوفیان آشکار شد و امام (علیه السلام) خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخواست و طیّ سخنانی چنین فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؟» (آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است [قیام کند و] شیفته ملاقات پروردگار [و شهادت] باشد).

از این سخن امام (علیه السلام) استفاده می شود که در چنین شرایطی از جان باید گذشت یعنی در مرحله ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می کند، وجود ضررهای مالی و جانی نمی تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.

- طبق نقل مورخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام (علیه السلام) در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛» (شما می دانید پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در زمان حیاتش فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را

شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر [جهنم] وارد کند).

امام (علیه السلام) با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خود کامگان و ستمگران بنی امیه اعلام می دارد و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده و می گوئیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ (من شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی).

**برافراشته بودنِ
پرچم حجاب و عفاف
در نهضت حسینی**

اهل بیتِ امام حسین (ع) و زنان و دخترانِ گرامی و گرانقدری که در کربلا حضور داشتند، قهرمان عرصه پاسداری از حجاب و عفاف فاطمی هستند و در شرایط وحشتناکی که در کربلا و پس از آن ایجاد شد، قهرمانانه و سرافرازانه از حجاب و عفاف دفاع کردند و حتی به اجبار و زور هم در کربلا و پس از آن کشف حجاب رخ نداده و فقط در مقاطعی ددمنشان بی غیرت لشکر یزید که بویی از شرف و انسانیت نبرده بودند، بیرحمانه و گستاخانه ملزومات حجاب برتر مانند روبند و پوشینه و مقنعه (چادر باریک) و... را از زنان و دختران کربلایی کشیده و دزدیده‌اند.

اهل بیتِ امام حسین (ع) به پیروی از مادرشان حضرت فاطمه زهرا (س)، صورت‌شان را هم می‌پوشاندند که واجب نیست و علاوه بر اینها سعی می‌کردند حتی با حجاب برتر هم بدون ضرورت در معرض دید نامحرمان قرار نگیرند. بنابراین پاسداری و دفاع از حجاب و عفاف تجلی ویژه و عظیم و بی نظیری در نهضت جاویدان حسینی دارد و پرچم آن در نهضت حسینی با افتخار و اقتدار هر چه تمام‌تر بالاست.

در ادامه برخی مستندات و مصادیق و جنبه‌های این موضوع را تبیین می‌نماییم.

حفظ حجاب در سخت‌ترین و وحشتناک‌ترین شرایط

پس از شهادت جانسوز و جهانسوز امام حسین (ع) و یاران‌شان، لشکر روسیاه یزید خیمه‌گاه را محاصره کرد. شمر ملعون دستور داد وارد خیمه‌ها شوند و هر چه به دست‌شان می‌رسد غارت کنند. اراذل و اوباش یزیدی با شنیدن این فرمان بر

یکدیگر سبقت گرفتند. دختران رسول خدا و یادگاران حضرت زهرا (علیها السلام) از سراپرده بیرون آمدند و همگی می گریستند.

در روایتی می خوانیم: هنگامی که سپاه ابن سعد به خیمه ها یورش بردند، زینب (علیها السلام) فریاد زد: عمر سعد! اگر مقصودتان اسباب و زیورآلات است، خودمان می دهیم، به سپاهت بگو شتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) دراز شود. حضرت زینب که خود لباس مندرس پوشیده بود، به زنان فرمان داد هر چه وسایل و زیورآلات داشتند در گوشه ای جمع کنند، گوشواره ها را از گوشه های شان درآورند، حتی فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) که نو عروس بود و دوست داشت گوشواره هایش را که یادگار پدر مظلومش بود نگه دارد، عمه اش زینب از ترس آنکه مبادا دست نامحرمی به سویی دراز شود، اجازه نداد. زنان و کودکان در گوشه ای جمع شدند، آنگاه زینب فریاد زد: هر کس می خواهد اسباب و وسایل دختران علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) را به یغما ببرد، بیاید. عده ای از سپاه آمدند و هر چه بود را به غارت بردند. در ادامه جلوه های ویژه از پاسداری از حجاب و عفاف در نهضت حسینی را تبیین می نمایم:

- روز دوم محرم کاروان حسینی به کربلا رسیده بود، هنگام پیاده شدن حضرت زینب (س)، محارم حضرت مانند حضرت عباس (ع) و حضرت علی اکبر (ع)، ایشان را آرام پایین آوردند تا احدی دختر فاطمه زهرا (س) را نبیند، با اینکه عقيله بنی هاشم در حالی که ۵۲ سال داشتند، با حجاب کامل بودند.



- امام حسین(ع) دستور داد خندقی دور خیمه‌ها بکنند که دشمن از آن طرف نتواند به خیمه بانوان اهل حرم حمله کند و حتی فرمود: ریسمان‌های خیام را به هم گره بزنند که دشمن نتواند نفوذ کند.

- عصر عاشورا امام حسین به بانوان و کودکان فرمود: چون به خیمه شما حمله خواهد شد، چادرها را به کمر گره بزنید که موقع فرار مبادا حجاب‌تان سست شود؛ یعنی امام حسین(ع) در این زمان و مکان غصه حجاب اهل حرم را دارد، نه چیز دیگری.

- هنگامی که بانوان اهل حرم به بالای سر امام حسین(ع) در گودی قتلگاه آمدند، امام(ع) فرمود: برگردید! مبادا دشمن صدای گریه شما را بشنوند و نامحرم شما را ببیند.

- آن دقایق آخری که دشمن می‌خواست به خیمه‌ها حمله کند، حضرت زینب(س) تمام زیورآلات زنان را جمع کرد، آن‌ها را وسط بیابان ریخت تا دشمن بیاید خودش بردارد و متعرض با بانوان نشود.

- با اینکه خاندان اهل بیت که اسیر شده بودند، اگر کسی به آن‌ها غذا یا صدقه‌ای می‌داد، با اینکه تشنه و گرسنه بودند، قبول نمی‌کردند اما با این وجود برای حفظ حجاب بیش‌تر به یک زن گفتند می‌شود از مردم یک مقدار چادر، مقنعه و روسری برایمان جمع کنی و تنها این ملزومات حجاب را قبول کردند.

- موقعی که کاروان اسرا وارد جلسه ابن زیاد شدند، حضرت زینب(س) به خاطر اینکه صورتش دیده نشود با آستین جلوی صورت‌شان را گرفته بودند.

- در مسیر حرکت کاروان اسرا که خاندان آل طه را بر روی شترهای بدون زین گذاشته بودند، همه بانوان سرهایشان پایین بود و صورتشان را با لباس و آستین می پوشاندند تا کسی آنها را نبیند.

- حضرت سکینه (س) در ورودی شام به سهل بن سعد شامی گفت: ای سهل! اگر برای تو ممکن است بگو تا این سرها را از اطراف ما دور کنند تا مردم به تماشای این سرها مشغول شده کمتر به حرم رسول خدا (ص) نگاه کنند. سهل ساعدی ۴۰ دینار زر سرخ، به نيزه دار داد تا سر امام (ع) را از زنان اهل حرم دور کند.

- وقتی هم حضرت زینب (س) می خواست وارد جلسه یزید شود، در تاریخ نوشته اند که صورتش را با آستین پوشانده بود و بعد حضرت (س) میان جمعیت زنان نشست تا کم تر در معرض دید باشد.

احکام و فتوای
شهید آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
در زمینه امر به معروف و نهی از منکر

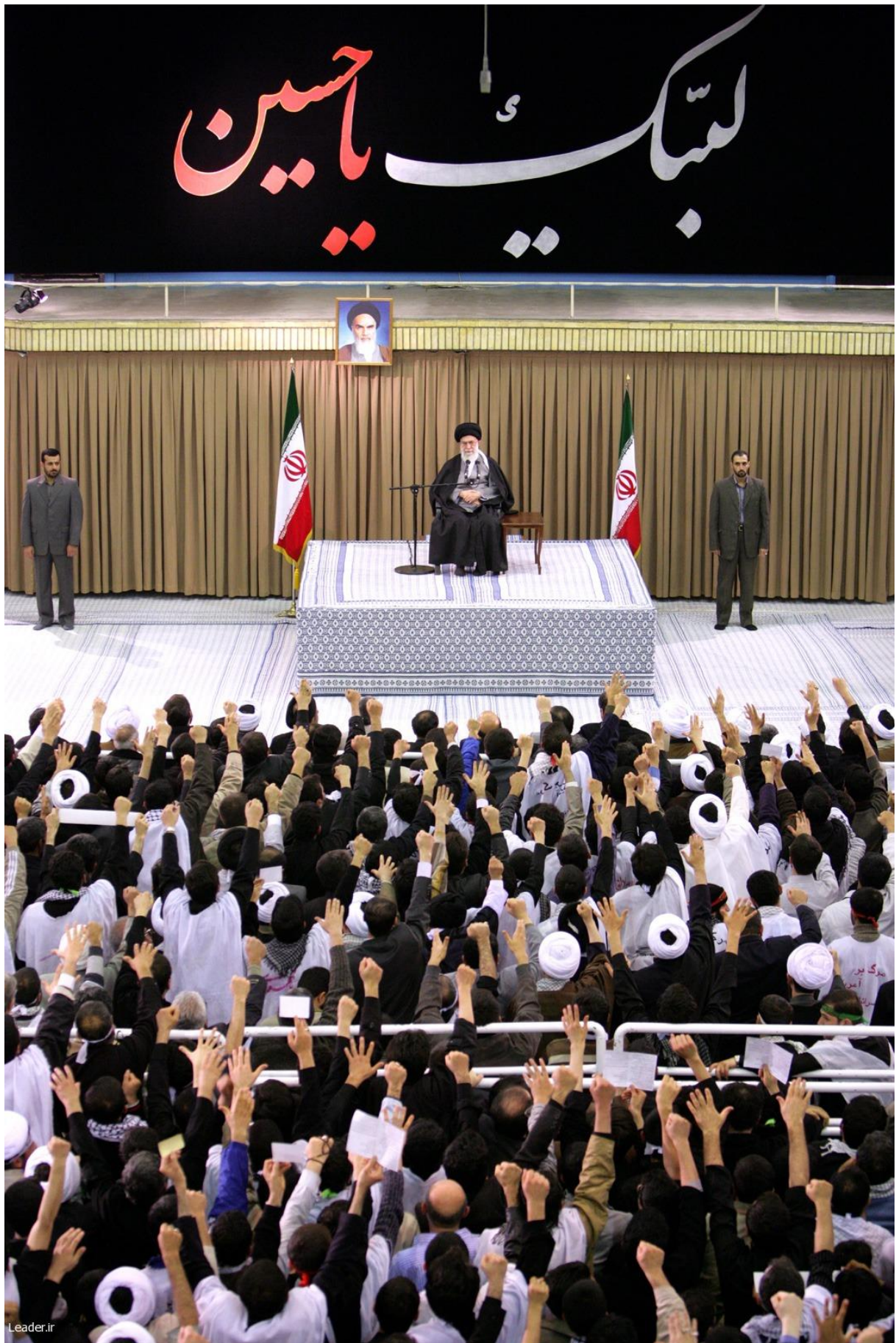
یکی از مهم ترین موضوعاتی که در زمینه امر به معروف و نهی از منکر مطرح است، اطلاع از شرایط صحیح آن و درست انجام دادن این فریضه عظیم و بنیادین و سرنوشت ساز و دوری از افراط و تفریط و اشتباه است. در رساله های مراجع عظام تقلید، شرایط و مراحل و مراتب امر معروف و نهی از منکر به صورت مفصل تبیین گردیده است که لازم است همگان مطالعه کرده و با اشراف بر این مباحث اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

فتوای رهبر شهیدمان حضرت آیت الله سید علی خامنه ای در زمینه امر به معروف و نهی از منکر بسیار مصداقی و فوق العاده کاربردی هستند و در بر گیرنده نحوه صحیح مواجهه با بسیاری از منکرات جامعه و ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شرایط مختلف هستند.

آنچه در این گفتار می آید، دروس «هفتادوششم و هفتادوهفتم» از جلد اول «رساله آموزشی» احکام و مسائل شرعی است که مطابق با فتاوی حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) تهیه، تنظیم و منتشر شده است.

در این مجموعه آموزشی، علاوه بر موارد موجود در رساله «اجوبه الاستفتائات»، استفتائات جدید نیز اضافه و از جزوه های دروس خارج فقه معظم له نیز بهره گرفته شده است تا بر غنای آموزشی مجموعه، بر طبق اسلوب و بیان معظم له اضافه شود.

شایان ذکر است که دفتر استفتائات حضرت آیت الله العظمی خامنه ای این رساله آموزشی را تأیید و عمل به آن را مجزی اعلام کرده است.



معنای امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر یعنی مردم را به کار نیک واداشتن و از کار زشت بازداشتن.

وجوب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از واجبات و فرایض بسیار مهم و بزرگ اسلامی به شمار می رود و افرادی که این فریضه بزرگ الهی را ترک می کنند یا در برابر آن بی تفاوتند گناهکار خواهند بود و کیفری سخت و سنگین در انتظار آنها است. امر به معروف و نهی از منکر نه تنها به اتفاق فقهای اسلام واجب است، بلکه اصل وجوب آن جزو ضروریات دین مبین اسلام به شمار می آید.

توجه:

امر به معروف و نهی از منکر با رعایت شرایط آن یک تکلیف شرعی عمومی برای حفظ احکام اسلام و سلامت جامعه است و صرف توهم این که موجب بدبینی فاعل منکر یا بعضی از مردم نسبت به اسلام می گردد باعث نمی شود که این وظیفه بسیار مهم ترک شود.

افرادی که از تخلفات قانونی مثل اختلاس از بیت المال مطلع می شوند وظیفه دارند با رعایت شرایط و ضوابط شرعی نهی از منکر کنند و توسل به رشوه و راههای غیر قانونی برای هر عملی هر چند به منظور جلوگیری از فساد، جایز نیست. بلی اگر شرایط امر به معروف و نهی از منکر وجود نداشته باشد، تکلیفی نخواهند داشت، مثلاً اگر خوف داشته باشند که در صورت مبادرت به این فریضه، ضرری

از طرف مسئولین بالاتر متوجه آنان می شود، تکلیف از آنها ساقط می شود. البته این حکم در مواردی است که حکومت اسلامی حاکم نباشد، ولی با وجود حکومت اسلامی که اهتمام به اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر دارد، بر کسی که قادر بر این فریضه نیست، واجب است که نهادهای ذیربط را که از طرف حکومت برای این کار اختصاص یافته اند مطلع نماید و تا کنده شدن ریشه های فاسد که فسادآور هم هستند، موضوع را پیگیری کند.

منکرات از این جهت که منکر هستند، فرقی بین آنها نیست، ولی در عین حال ممکن است که بعضی از آنها در مقایسه با منکرات دیگر دارای حرمت شدیدتری باشد. به هر حال نهی از منکر برای کسی که شرایط آن را احراز کرده، یک وظیفه شرعی است و ترک آن جایز نیست و در این حکم بین منکرات و محیطهای دانشگاهی و غیر دانشگاهی تفاوتی وجود ندارد.

بر مسئولین ذیربط واجب است که به متخصصین بیگانه که گاهی در بعضی از مؤسسات کشور اسلامی کار می کنند دستور دهند که از تظاهر به اموری مثل شرابخواری، خوردن گوشت های حرام خودداری کنند و آنان را از خوردن علنی آنها منع نمایند، ولی اموری که با عفت عمومی منافات دارد، به هیچ وجه نباید به آنان اجازه انجام آن داده شود. به هر حال، از طرف مسئولین ذیربط باید تدابیر مناسبی در این باره اتخاذ شود.

بر جوانان مؤمن واجب است در دانشگاههای مختلط در برابر مفاسدی که در بعضی از آن مکانها مشاهده می کنند، ضمن دوری جستن از ابتلا به مفاسد، در

صورت ممکن و تحقق شرایط امر به معروف و نهی از منکر مبادرت به انجام این فریضه کنند.

امر به معروف و نهی از منکر زنانی که حجاب کامل ندارند، متوقف بر نگاه با ریه به آنها نیست، از این رو واجب است. بلی بر هر مکلفی واجب است که از حرام اجتناب کند به خصوص زمانی که مبادرت به انجام فریضه نهی از منکر می کند.

محدوده امر به معروف و نهی از منکر

محدوده امر به معروف و نهی از منکر منحصر به قشر و صنف خاصی از مردم نیست و تمام اقشار و اصناف واجد شرایط را در بر می گیرد؛ حتی بر زن و فرزند واجب است که هنگام مشاهده ترک معروف یا انجام حرام توسط پدر و مادر یا شوهر، به امر به معروف و نهی از منکر در صورت تحقق شرایط آن مبادرت کنند. توجه:

هرگاه موضوع و شرایط امر به معروف و نهی از منکر محقق باشد، تکلیف شرعی و وظیفه واجب اجتماعی و انسانی همه مکلفین است و حالت های مختلف مکلف مانند مجرد یا متأهل بودن در آن تأثیر ندارد و به صرف این که مکلف مجرد است، تکلیف از او ساقط نمی شود.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

۱. علم به معروف و منکر.

۲. احتمال تأثیر.

۳. اصرار بر گناه.

۴. نداشتن مفسده.

۱. علم به معروف و منکر

شرط اول امر به معروف و نهی از منکر، علم به معروف و منکر است؛ یعنی امر و نهی کننده باید معروف و منکر را بشناسد و در غیر این صورت موظف نیست امر به معروف و نهی از منکر کند، بلکه نباید چنین کاری بکند؛ زیرا ممکن است در اثر جهل و نادانی امر به منکر و نهی از معروف کند، بنابراین نهی از منکر کردن کسی که نمی دانیم کارش حرام است یا نه (مثلاً معلوم نیست موسیقی که گوش می دهد از نوع مبتذل و حرام آن است یا حلال) واجب، بلکه جایز نیست.

۲. احتمال تأثیر

شرط دوم امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیر است؛ یعنی امر و نهی کننده باید احتمال بدهد که امر و نهی او اثر و نتیجه ای ولو در آینده دارد. توجه:

اگر برای مسئولین به طور قطعی ثابت شود که بعضی از کارمندان ادارات در خواندن نماز کوتاهی کرده و یا اصلاً نماز نمی خوانند و نصیحت و راهنمایی هم تأثیری نداشته باشد، واجب است از تأثیر مداومت بر امر به معروف و نهی از منکر با رعایت شرایط آنغفلت نکنند و در صورت ناامیدی از تأثیر امر به معروف نسبت به آنان، اگر بر حسب مقررات قانونی محروم ساختن این گونه افراد از مزایای

شغلی مجاز باشد، باید در مورد آنان اجرا شود و به آنان تذکر هم داده شود که این محرومیت بر اثر سستی و کوتاهی شان در انجام این فریضه‌ی الهی اتخاذ شده است.

۳. اصرار بر گناه

شرط سوم امر به معروف و نهی از منکر، اصرار بر گناه است؛ یعنی باید شخص گناهکار بر استمرار گناه، اصرار و سماجت داشته باشد و چنانچه معلوم شود که وی بدون این که امر و نهی شود، خود از خطا دست بر می‌دارد یعنی معروف را به جا می‌آورد و منکر را ترک می‌کند، امر و نهی او واجب نیست.

۴. نداشتن مفسده

شرط چهارم امر به معروف و نهی از منکر، نداشتن مفسده است؛ یعنی باید امر و نهی مفسده نداشته باشد، بدین ترتیب اگر امر و نهی موجب شود به شخص امر و نهی کننده و یا به مسلمان دیگر مفسده‌ای از قبیل ضرر جانی و یا آبرویی و یا مالی برسد، در این جا امر و نهی واجب نیست. البته مکلف موظف است ملاحظه اهمیت را بکند یعنی باید در تمام معروف و منکرها بین مفسده امر و نهی و مفسده ترک امر و نهی مقایسه کند و سپس به آنچه مهمتر است عمل نماید.

توجه:

کسی که می‌ترسد در صورت اقدام به امر به معروف و نهی از منکر در مورد کسی که دارای نفوذ و موقعیت اجتماعی خاصی است از ناحیه او ضرر قابل توجهی ببیند، واجب نیست او را امر و نهی کند به شرطی که منشأ ترسش، عقلایی باشد، ولی سزاوار نیست کسی به صرف ملاحظه مقام کسی که واجب را ترک

کرده و یا مرتکب فعل حرام شده و یا به صرف احتمال وارد شدن ضرر کمی از طرف او، تذکر و موعظه به برادر مؤمن خود را ترک کند. به هر حال رعایت اهم و مهم لازم است.

چند نکته در ارتباط با شرایط امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر در صورتی واجب است که واجد شرایط چهارگانه باشد؛ بنابراین اگر امر و نهی یکی از آن شرایط را نداشته باشد، مثلاً مفسده داشته باشد، در این صورت امر و نهی واجب نیست، هر چند شرایط دیگر را دارا باشد.

در امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست که امر و نهی کننده به آنچه امر می کند، عمل نماید و از آنچه نهی می کند، اجتناب ورزد؛ یعنی امر و نهی بر شخص گناهکار هم واجب است و او نمی تواند به عذر این که گناه می کند، خود را از این وظیفه بزرگ تبرئه سازد. (این که در منابع دینی از افرادی که خود عمل نمی کنند و دیگران را به عمل واهی دارند و یا خود گناه می کنند و دیگران را از گناه باز می دارند، مذمت و نکوهش بسیار شده، برای این است که چرا خود عمل به وظیفه نکرده اند، نه برای این که چرا امر و نهی کرده اند.

در امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست که امر و نهی موجب بی آبرویی یا کاسته شدن احترام کسی که واجب را ترک کرده و یا فعل حرام را به جا آورده باشد نشود؛ بنابراین اگر در امر به معروف و نهی از منکر شرایط و آداب آن

رعایت شود و از حدود آن تجاوز نشود و در عین حال مستلزم بی‌آبرویی یا کاسته شدن احترام کسی که مرتکب خلاف شده شود، اشکال ندارد.

مراحل و مراتب امر معروف و نهی از منکر

۱. امر و نهی قلبی.

۲. امر و نهی لسانی (زبانی).

۳. امر و نهی عملی.

توجه:

رعایت مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر واجب است؛ یعنی تا به مرحله پایین تر مقصود حاصل می‌شود، نباید وارد مرحله بالاتر شد.

۱. امر و نهی قلبی

الف) مرحله اول امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی قلبی یا امر و نهی با قلب است. مقصود از امر و نهی قلبی، اظهار رضایت یا کراهت قلبی است؛ یعنی مکلف باید رضایت قلبی خود را نسبت به معروف و تنفر و انزجار درونی خود را نسبت به منکر آشکار سازد و از این راه فردی که معروفی را ترک می‌کند و یا منکری را به جا می‌آورد را به انجام معروف و ترک منکر وارد سازد.

ب) امر و نهی قلبی (اظهار رضایت و تنفر) درجاتی دارد که تا با پایین ترین درجه و سبک ترین راه می‌توان امر و نهی کرد و به مقصود دست یافت، نباید متوسل به درجه بالاتر شد. این درجات بر حسب شدت و ضعف و بر حسب انواعی که دارند بسیارند. برخی از آنها عبارتند از: با تبسم و لبخند و روی گشاده برخورد

کردن، چشم فرو بستن، خیره شدن، به روی دست زدن، دندان به لب گرفتن، با دست یا سر اشاره کردن، سلام نکردن، رو گرداندن، پشت گرداندن، صحبت را قطع کردن، قهر و ترک معاشرت کردن.

۲. امر و نهی لسانی

الف) مرحله دوم امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی لسانی (زبانی) یا امر و نهی با زبان است. مقصود از امر و نهی زبانی این است که مکلف باید با گفتن از طرف بخواهد از منکر دست بردارد و معروف را انجام دهد.

ب) امر و نهی لسانی، درجاتی دارد که تا با پایین ترین درجه و آرام ترین لحن می توان به مقصود رسید، نباید اقدام به درجه بالاتر کرد. این درجات بر حسب شدت و ضعف و بر حسب انواعی که دارند بسیارند. برخی از آنها عبارتند از: ارشاد کردن، تذکر دادن، موعظه کردن، پند و اندرز دادن، مصالح و مفاسد و سود و زیانها را بر شمردن، بحث و مناظره کردن، استدلالی سخن گفتن، با غلظت و درشتی حرف زدن، با تهدید صحبت کردن.

۳. امر و نهی عملی

الف) مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی با دست (کنایه از اعمال قدرت و به کار بردن جبر و زور) است. مقصود از امر و نهی عملی این است که مکلف باید با اعمال قدرت و به کار بردن جبر و زور، طرف را از انجام منکر و ترک معروف باز دارد.

ب) امر و نهی درجاتی دارد که تا با پایین ترین درجه و آسانترین روش می توان نتیجه گرفت، نباید به درجه شدیدتر پرداخت. این درجات بر حسب شدت و ضعف و بر حسب انواعی که دارند بسیارند. برخی از آنها عبارتند از: حایل شدن و جلوی فرد را گرفتن، حربه از دست گرفتن، وسایل گناه را از دسترس او خارج ساختن، عقب راندن، دست طرف را محکم نگه داشتن، حبس کردن، سختگیری کردن، کتک زدن، به درد آوردن، مجروح و زخمی کردن، شکستن عضو، از کار انداختن، ناقص کردن، کشتن.

توجه:

با توجه به این که در زمان حاکمیت و اقتدار حکومت اسلامی می توان مراتب بعد از مرحله امر و نهی زبانی را به نیروهای امنیتی داخل (پلیس) و قوه قضاییه واگذار کرد، به خصوص در مواردی که برای جلوگیری از ارتکاب معصیت چاره ای جز اعمال قدرت از طریق تصرف در اموال کسی که فعل حرام انجام می دهد یا تعزیر و حبس او و مانند آن نیست، در چنین زمانی با حاکمیت و اقتدار چنین حکومت اسلامی، واجب است مکلفین در امر به معروف و نهی از منکر به امر و نهی (قلبی و) زبانی اکتفا کنند و در صورت نیاز به توسل به زور، موضوع را به مسئولین ذیربط در نیروی انتظامی و قوه قضاییه ارجاع دهند؛ ولی در زمان و مکانی که حاکمیت و اقتدار با حکومت اسلامی نیست، بر مکلفین واجب است که در صورت وجود شرایط، جمیع مراتب امر به معروف و نهی از منکر را با رعایت ترتیب آنها تا تحقق غرض انجام دهند.

این که وظیفه مردم در امر به معروف و نهی از منکر در نظام جمهوری اسلامی، اکتفا به امر به معروف و نهی از منکر قلبی و زبانی است و مراتب دیگر آن بر عهده مسئولین است، فتوای فقهی است (نه حکمی از طرف دولت).

چند نکته در ارتباط با مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

جواب سلام مسلمان شرعاً واجب است؛ ولی اگر بر خودداری از جواب سلام کسی که فعل حرام انجام می دهد به قصد نهی از منکر، عرفاً نهی و منع از منکر صدق کند، این کار جایز است.

اگر مأمورانی که از طرف دولت وظیفه جلوگیری از فساد را بر عهده دارند، در انجام وظیفه خود کوتاهی کنند، دخالت اشخاص دیگر در اموری که از وظایف نیروهای امنیتی و قضایی محسوب می شود جایز نیست، ولی مبادرت مردم به معروف و نهی از منکر با رعایت حدود و شرایط آن، اشکال ندارد.

کسی که با رانندگانی مواجه می شود که از نوارهای موسیقی غنا و حرام استفاده می کنند، وظیفه دارد با تحقق شرایط نهی از منکر، نهی از منکر کند، منتها بر او بیشتر از نهی از منکر زبانی واجب نیست و در صورتی که مؤثر واقع نشود، واجب است که از گوش دادن به غنا و موسیقی حرام اجتناب کند و اگر به طور غیرارادی صدای موسیقی حرام و غنا به گوش او برسد، چیزی بر او نیست.

فردی که در بیمارستان به کار مقدس پرستاری مشغول است و گاهی در بعضی از قسمت های محل کار خود ملاحظه می کند که تعدادی از بیماران، نوارهای موسیقی مبتذل و حرام گوش می دهند و نصیحت نیز در آنها بی اثر است، چنانچه

بخواهد محتویات باطل نوار را برای جلوگیری از استفاده‌ی حرام از آن پاک کند، جایز است ولی بایستی برای این کار از مالک یا حاکم شرع اجازه بگیرد.

تعرض به داخل خانه‌های مردم به منظور امر به معروف و نهی از منکر جایز نیست، بنابراین هرگاه صدای بلند موسیقی از بعضی از منازل باعث اذیت و آزار مؤمنین شود، نباید متعرض داخل منازل شد. (بلکه باید با رعایت شرایط امر به معروف و نهی از منکر و رعایت مراتب آن، نهی از منکر قلبی و زبانی کرد و در صورت عدم تأثیر به نیروهای انتظامی اطلاع داد).

هرگاه یکی از اقوام انسان مبادرت به ارتکاب معصیت کند و نسبت به آن لایبالی باشد، باید از اعمال خلاف شرع وی اظهار تنفر کرد و او را به هر روش برادرانه‌ای که مفید و مؤثر است، پند و اندرز داد، ولی قطع رحم جایز نیست. بلی چنانچه احتمال داده شود که ترک معاشرت با او موقتاً موجب خودداری او از ارتکاب معصیت می‌شود، به عنوان امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

توجه:

بر هر مکلفی واجب است شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر و موارد وجوب و عدم وجوب آن را یاد بگیرد تا مبادا در امر و نهی خود دچار عمل خلاف و منکر شود.

مسائل متفرقه امر به معروف و نهی از منکر

۱. معیار در رابطه با اشخاصی که در گذشته مرتکب اعمال حرامی مانند شرب خمر شده‌اند، وضعیت فعلی آنهاست؛ اگر از آنچه انجام داده‌اند توبه کرده باشند،

معاشرت با آنان مانند معاشرت با سایر مؤمنین است، ولی کسی که در حال حاضر هم مرتکب حرام می شود باید او را از طریق نهی از منکر از آن کار منع کرد و اگر از انجام فعل حرام اجتناب نمی کند مگر با دوری جستن از او، قطع رابطه و ترک معاشرت با وی از باب نهی از منکر واجب می شود.

۲. پوشیدن طلا یا آویختن آن به گردن بر مردان مطلقاً حرام است و پوشیدن لباسهایی که از نظر دوخت یا رنگ یا غیر آن تقلید و ترویج فرهنگ مهاجم غیرمسلمانان در نظر عرف محسوب می شود، جایز نیست؛ همچنین استفاده از زیورآلاتی که استعمال آن تقلید از فرهنگ تهاجمی دشمنان اسلام و مسلمین محسوب شود، جایز نیست و بر دیگران واجب است که در برابر این گونه مظاهر فرهنگی تقلیدی از بیگانگان مبادرت به نهی از منکر زبانی کنند.

۳. فردی که مجبور به صحبت و معاشرت با کسی است که نماز نمی خواند و گاهی او را در بعضی از کارها کمک می کند، موظف است بر امر او به معروف و نهی از منکر در صورت تحقق شرایط آن مداومت ورزد و جز این وظیفه ای دیگر ندارد و یاری کردن و معاشرت با او اگر سبب تشویق بیشتر او بر ترک نماز نباشد، اشکال ندارد.

۴. خانمی که همسرش به مسائل دینی اهمیت چندانی نمی دهد، مثلاً نماز نمی خواند، وظیفه دارد زمینه اصلاح او را به هر وسیله ممکن فراهم آورد و باید از هر گونه خشونت که حاکی از بداخلاقی و ناسازگاری او باشد، خودداری کند و

اطمینان داشته باشد که شرکت در مجالس دینی و رفت و آمد با خانواده‌های متدین تأثیر بسیار زیادی در اصلاح او دارد.

۵. مرد مسلمانی که با استناد به قرآینی اطلاع پیدا کند که همسرش به طور پنهانی مرتکب اعمال خلاف عفت می‌شود، واجب است از سوء ظن و استناد به قراین و شواهد ظنی اجتناب کند و در صورت احراز ارتکاب فعلی که شرعاً حرام است، جلوگیری از آن از طریق تذکر و نصیحت و نهی از منکر واجب است و اگر نهی از منکر مؤثر نباشد، در صورت وجود دلایل اثبات کننده می‌تواند به مراجع قضایی مراجعه نماید.

۶. دختر می‌تواند پسر جوانی را راهنمایی کرده و با رعایت موازین اسلامی به او در درس و غیر آن کمک کند؛ ولی باید از فریب و وسوسه‌های شیطانی جداً پرهیز شود و احکام شرع در این رابطه مانند خلوت نکردن با اجنبی مراعات گردد..

۷. رفت و آمد و معاشرت علمای اعلام با ظالمین و سلاطین جور در صورتی که برای ایشان ثابت شود که ارتباط با ظالم منجر به منع ظلم او می‌شود و در نهی از منکر مؤثر است و یا مسأله مهمی مستلزم اهتمام و پیگیری آن نزد ظالم باشد، اشکال ندارد.

یادی از شهدای امر به معروف و نهی از منکر کشور

وَعَلَىٰ الصَّالِحِينَ

الْحَمْدُ

وَعَلَىٰ أَهْلِ الْبَيْتِ

الْحَمْدُ

وَعَلَىٰ أَهْلِ الْبَيْتِ

الْحَمْدُ

السَّالِكِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾

شما بهترین امتی هستید که برای مردم ظاهر (و گزیده) شده اید. به خوبی ها فرمان می دهید
و از بدی ها و زشتی ها، نهی می کنید و به خدا ایمان دارید
و اگر اهل کتاب (نیز به چنین آئین درخشانی) ایمان آورده بودند،
قطعاً برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند، ولی بیشترشان فاسق اند.

سوره آل عمران، آیه ۱۱۰

سُورَةُ التَّوْبَةِ

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ
سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

سُورَةُ الْحَجِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ
الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿١١﴾



حضرت امام علی (ع) :

« همه کارهای خوب و جهاد در راه خدا
در برابر امر به معروف و نهی از منکر
چون قطره ای است در دریای عمیق »

نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۴۲ ، ح ۳۷۴



امر به معروف و نهی از منکر از واجبات و فرایض بسیار مهم، حساس، عظیم، بنیادین و سرنوشت ساز اسلامی و رویکرد اساسی و بنیادین انبیا و معصومین و اولیای الهی است.

امر به معروف و نهی از منکر، از احکام عالی، مترقی، انسان ساز، ارزش آفرین، عزت آفرین، سعادت بخش، ارشاد گر، هدایت گر، دشمن شکن، رسواگر و ذلیل کننده منافقان و عامدان به گناه و معصیت و ضامن اجرای قوانین شریعت است.

امر به معروف و نهی از منکر از جمله مهمترین اهداف و انگیزه های قیام امام حسین است و سیدالشهدا قهرمان این میدان هستند که عالی ترین مرتبه این فریضه بزرگ را با نثار جان و خون خویشتن و یاران گرامی و اعلامرتبه شان و اسارت اهل بیت مکرم شان به انجام رسانیده و حماسه جاویدان کربلا را آفریدند.

شاگردان ممتاز اباعبدالله الحسین

در طول تاریخ نیز شاگردان ممتاز اباعبدالله الحسین پیشتاز اقامه این فریضه حیاتی بوده اند و این روند در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بعد از آن و به ویژه در هشت سال دفاع مقدس رونده فزاینده و شتابان بی نظیری یافت و شهدای بسیاری نیز در این راه تقدیم گردیدند. بعد از جنگ تحمیلی نیز همچنان این نهضت ادامه دارد و سربازان امام حسین بارها و بارها در راه برپایی فریضه امر به معروف و نهی از منکر جام شهادت نوشیدند و به قافله شهدای این عرصه پرستاره و پردستاورد پیوستند.

طلایه‌دار و پشتاز و علمدار شهدای امر به معروف و نهی از منکر بعد از جنگ تحمیلی، شهید ناصر ابدام است که به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور شناخته می‌شود و اولین شهیدی است که در مسیر امر به معروف و نهی از منکر به خاطر تذکر زبانی توسط اراذل و اوباش به شهادت رسید.

اسامی برخی شهدای این راه پس از شهید ابدام عبارت‌اند از:

- شهید رشید آقایی دوست
- شهید گلعلی باقری
- شهید قدرت‌الله محمدی
- شهید تقی اسدی خوشکارسرانی
- شهید غلامرضا بهمنی
- شهید قاسم سجادیان
- شهید ناصر احدی
- شهید هادی محبی
- شهید تیمور حسن‌زاده
- شهید محمدعلی قاسم‌زاده
- شهید فرخ‌رضا فقیهی‌فر
- شهید سید ابوالفضل علوی
- شهید محمود توفیقیان
- شهید غلامرضا زوبونی

- شهید علی خلیلی
- شهید مسعود مددخانی
- شهید سید حسین اسلامی فر
- شهید حسن اسکندری
- شهید حسن برخور
- شهید قادر پادیار
- شهید اسدالله شاهیوند
- شهید سعید میرجانی
- شهید بهروز نبیئی پور
- شهید احمد عباسی
- شهید محمد محمدی
- شهید حمیدرضا الداغی

و...

در اغتشاشات شکست خورده سال ۱۴۰۱ که حدود ۱۰۰ روز به طول انجامید، صحنه گردانان اصلی برخی دشمنان خارجی به سرکردگی شیطان بزرگ آمریکا و ضدانقلاب داخلی و خارجی و تروریستهای مسلح بودند. تحرکات براندازانه و طرفداری از بی حجابی و ولنگاری و برهنگی از ویژگی های مهم اغتشاشات بود.

با توجه به ضد حجاب و عفاف بودنِ اغتشاشات ۱۴۰۱، می توان شهدای این اغتشاشات را شهدای امر به معروف و نهی از منکر و شهدای خط مبارزه با بی حجابی و بی عفتی برشمرد.

۶۳ نفر در اغتشاشات ۱۴۰۱ به شهادت رسیدند که بسیاری از آنها با گلوله مستقیم تروریستها به شهادت رسیده اند.

اسامی شهدای اغتشاشات ۱۴۰۱ عبارت است از:

تهران: شهیدان آرمان علی وردی، حسین تقی پور، فرید کرم پور حسنوند، امیر کمندی، سلمان امیراحمدی، پوریا احمدی و مهدی لطفی

آذربایجان شرقی: شهید حسین اجاقی زنوز

سمنان: شهید محمدحسین سروری راد

اصفهان: شهیدان اسماعیل چراغی، محسن حمیدی، محمدحسین کریمی،

محسن رضایی

خوزستان: شهیدان کیان پیرفلک، اشرف نیکبخت، آرتین رحمانی، علی

مولایی، سپهر مقصودی، میلاد سعیدیان جو، رضا شریعتی

البرز: شهیدان روح الله عجمیان، علی اصغر بیگلو

خراسان رضوی: شهیدان دانیال رضازاده، محمدرسول دوست محمدی، حسن

براتی، مسلم جاویدی مهر، حسین زینال زاده

همدان: شهید علی نظری (ملایر)

هرمزگان: شهید مجتبی امیری دوماری

فارس: شهیدان محمد زارع مویدی، امیررضا اولادی، هادی عرفانی نیا، نورالدین جنگجو، رضا زارع مویدی، شهدای شاهچراغ: علیرضا سرایداران، آرشام سرایداران، مجتبی ندیمی، حسنعلی پورعیسی، بهادر آزادی شیری، سیدفریدالدین معصومی، علی اصغر لری گوینی، محمدرضا کشاورز، محمدولی کیاسی، احساس مرادی، هوشنگ خوب، امید خوب، زهرا اسماعیلی

آذربایجان غربی: شهیدان مهدی اثنی عشری، رضا الماسی، سید عباس فاطمیه، رحیم سبحانی

کردستان: شهیدان حسن یوسفی، رضا آذربار، داوود عبداللهی، تورج اردلان، غلامرضا بامدی

قم: شهیدان مهدی زاهدلویی، حسن مختارزاده

قزوین: شهید عباس خالقی

گیلان: شهیدان مجید یوسفی، حمید پورنوروز، حمزه علی نژاد

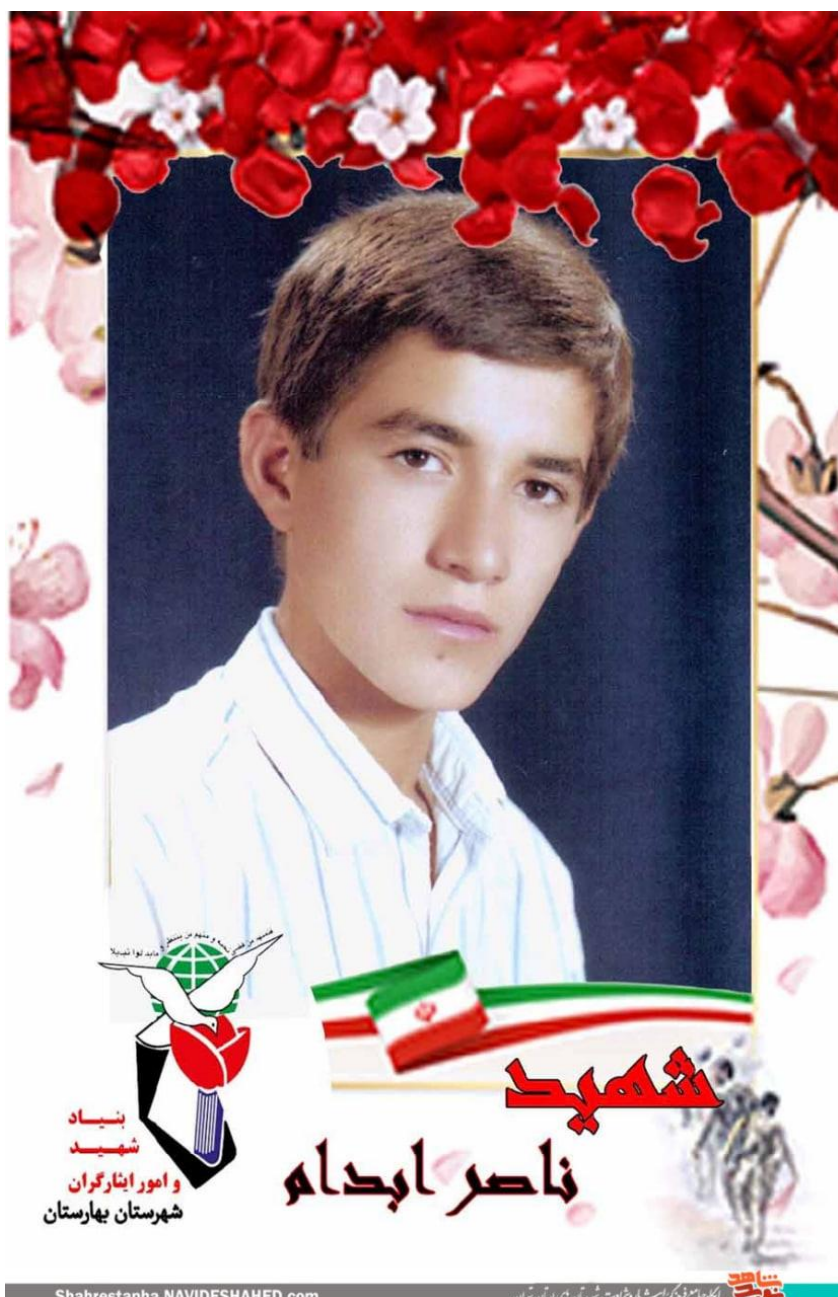
چهارمحال و بختیاری: شهید یزدان قجری

درود می فرستیم بر تمامی شهدا و ستارگان آسمان بشریت و درود می فرستیم بر تمامی شهدای امر به معروف و نهی از منکر و یادی می کنیم از شهید ناصر ابدام نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور.

شهید ناصر ابدام

سرباز امام حسین

و غلام حضرت عباس



شهید ناصر (غلام عباس) اِدام در ۳۰ شهریور ۱۳۵۴ در خرم آباد دیده به جهان گشود و در ۳۰ شهریور ۱۳۶۹ در تهران به درجه رفیع شهادت نائل و به عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور» شهره آفاق گردید.

مزار شهید اِدام در ردیف اولِ قطعه ۴۰ بهشت زهرا قرار دارد؛ در جوار صدها شهید گمنام.

قطعه ۴۰ و قطعه ۴۴ بهشت زهرا که مخصوص شهدای گمنام می باشند، بسیار معروف هستند. شهید اِدام را این شهدای والامقام و اعلامرتبه همچون نگینی در بر گرفته اند و مزار شهید در مرکز این قبور مطهر و متبرک و نورانی واقع گردیده است.

تصاویر و تندیس این شهید در شهرستان های رباط کریم، بهارستان، اسلامشهر و مناطقی از تهران دیده می شود. در ضلع جنوبی پارک لاله تهران هم که محل شهادتش است، تندیزی از شهید نصب شده است. تصاویر، نوجوانی کم سن و سال با سیمایی بسیار جذاب و معصوم و نگاهی گیرا را نشان می دهند.

غلام حضرت عباس

نام شناسنامه ای شهید اِدام، ناصر است اما خانواده عباس یا غلام عباس صدایش می زدند به این نیت که غلام حضرت عباس باشد.

آقای حبیب اِدام، پدر شهید، مدام در جبهه ها بود و مدت ها که از تولد فرزندش می گذشت به خانه نیامده بود تا برایش شناسنامه بگیرد. قرار بود اسمش فرزند نورسیده را عباس بگذارند به این نیت که غلام حضرت عباس باشد، اما چون

پدر نبود، دایی پدر برای گرفتن شناسنامه رفته بود و خبر هم نداشت که چنین نامی انتخاب شده است و در هنگام گرفتن شناسنامه نام ناصر را که همان لحظه به ذهنش رسیده بود، می گوید. نام را در شناسنامه ناصر می نویسند اما برادر را عباس یا غلام عباس صدا می کردند.

ناصر دومین فرزند خانواده بود که سال ۱۳۵۴ در خرم آباد به دنیا آمد. پدرش بنا بود و به همین خاطر همراه با خانواده برای کار به شهرهای مختلف سفر می کردند. بعد از به دنیا آمدن ناصر به تهران آمدند و در منطقه ۱۷ ابوذر فلاح در تهران زندگی می کردند.

دینداری و امام حسینی بودن

خانم فاطمه (تحفه) خدایی، مادر شهید ایدام، از همان ابتدا فرزندانش را به مسجد می برد و آنها را پای روضه امام حسین بزرگ می کرد. به این ترتیب همگی حسینی سرشته شده و رشد و تربیت یافتند.

مادر گرامی شهید در مورد دینداری و علاقه فرزند شهیدش به نماز و روزه ابراز می دارد: «در ماه مبارک رمضان بدون اینکه به سن تکلیف رسیده باشد برای سحری بلند می شد و روزه می گرفت. با عشق دنبال اقامه نماز بود. وقتی که صبح ها او را برای خواندن نماز صبح بیدار می کردم، خیلی خوشحال می شد و با اشتیاق نمازش را می خواند.»

مادر شهید ایدام در موقعیت دیگری می گوید: پسر من با اینکه ۱۵ ساله بود، خوب توانسته بود خودش را تربیت کند کارهایی می کرد که به سن و سالش نمی خورد؛

افرادی که از خودش بزرگتر بودند را امر به معروف و نهی از منکر می کرد و با کسی تعارف نداشت.

پدر شهید اِبدام، یک شهید زنده و مجاهد نستوه

وقتی ناصر به سن نوجوانی رسید، زمان جنگ بود و پدرش مدام در جبهه ها با دشمن بعثی جهاد می کرد؛ لذا آقا ناصر مرد خانه شد و امور جاری خانه با ایشان بود.

پدر شهید، آقای حبیب اِبدام یک شهید زنده و مجاهد نستوه به تمام معنا است. از سال ۶۱ تا آخر جنگ مدام به جبهه می رفت و چندین بار هم شدیداً مجروح شد و اکنون نیز با عوارض وحشتناک شان زندگی می نماید.

پدر شهید جانباز پنجاه درصد جنگ تحمیلی است. بدنش پر از ترکش است و روزی دو، سه ساعت بیشتر نمی تواند بخوابد. یک صدای موج انفجاری در گوشش افتاده که شبانه روزی است و دکترها گفته اند هر کاری هم بکنیم صدا قطع نخواهد شد.

پدر بیشتر سالهای جنگ تحمیلی را در جبهه ها بوده و دو سال هم در سوریه. آقای ابوالفضل اِبدام برادر شهید می گوید: بدن پدر داغان است و پر از ترکش. خدا سرش را روی بدن نگه داشته است. با وجود کهولت سن و وضعیت نامناسب جسمانی هنوز هم پدر عاشق جهاد و شهادت و خدمت به اسلام است و هر جا که نیاز باشد حاضر است برود وسط میدان.

مادر معظم شهید اِدام از گوش به فرمان ولایت فقیه بودن و جان بر کف بودنِ حیرت انگیزِ پدر شهید و اینکه شرایط حضور پدر شهید در جبهه سبب شد تا فرزند شهیدش هم زود بزرگ شود، می گوید:

«همسرم از سال ۶۱ تا آخر جنگ مدام به جبهه می رفت، آن موقع ما در یک اتاق مستأجر بودیم و زندگی مان با حقوق کارگری اداره می شد.

یک بار به همسرم گفتم: «تو به جبهه نرو، وضعیت زندگی ما را که می بینی، اداره این بچه ها و مستأجری برای ما سخت است» اما او گفت: «وظیفه است که برویم، اسلام با این کار ندارد که تو یک اتاق و پنج بچه داری. وقتی امام دستور داده که به جبهه اعزام شویم، باید در هر شرایطی برویم و نگذاریم اجنبی ها به کشورمان وارد شوند. هیچ جا مثل ایران نیست و باید با جان و دل از آن حفاظت کنیم.»

او در جبهه چندین بار مجروح شد، یکی از این دفعات سر، دست و پایش ترکش خورده بود، اما با این حال جبهه را ترک نکرد و اکنون به دلیل موج گرفتگی، عوارض ناشی از آن که در اعصاب و روان بروز می کند را تحمل می کند. فکر می کنم همین شرایط حضور پدر شهید در جبهه سبب شد تا او هم زود بزرگ شود و احساس مسئولیت کند و پایبند به انقلاب باشد.»

ناصر با وجود سن کم، بسیار خوب شرایط اقتصادی نامناسب خانواده را درک و مراعات می کرد؛ مثلاً وقتی می دید نان یا غذا در سفره کم است، زود دستش را

از خوردن می کشید و وقتی به وی می گفتند: چرا نمی خوری؟، می گفت: خورده‌ام، سیر شدم.

غیرت شدید شهید ابدام بر روی حجاب و عفاف

با اطمینان می توان گفت که حجاب و عفاف، از جمله مهمترین دغدغه ها و سفارش ها و وصیتهای شهدا به خانواده و همگان است.

شهید ناصر ابدام چهار خواهر دارد. ناصر غیرت شدیدی هم روی مادر و خواهران داشت. خیلی به حجاب و عفاف حساس بود و پیوسته هم شیرها را به حجاب برتر سفارش می کرد.

ناصر به خواهرانش که نوجوان هم بودند، می گفت: آبرومندانه زندگی کنید، درستان را خوب بخوانید و هیچ وقت چادرتان را زمین نگذارید. اگر روزی چادر از سرتان بیفتد، در روز قیامت نخواهید توانست جواب حضرت زهرا(س) را بدهید.

خواهران شهید حرف های ناصر را عملی کرده و تا به امروز با دقت و وسواس خاصی چادرشان را حفظ نموده اند.

شهید به مادر می گفت: شما نروید چیزی بگیرید، من خودم هر چه لازم دارید می خرم.

آن زمان دوران جنگ بود و صف های نانوائی و اجناس کوپنی بسیار طولانی بود. ناصر این زحمت را به جان و دل می خرید و هر روز زمان زیادی صرف می کرد تا مادر و خواهرانش از نگاه نامحرمان در امان باشند. یکی از بستگان نیز هم محلی شان

بود و ناصر همین سفارش‌ها را به او هم می‌کرد و خریدهای‌شان را انجام می‌داد. به این ترتیب شهید مدام در صف نان و اجناس کوپنی و مایحتاج زندگی بود. یک‌بار که مادر شهید بیمار بود، به همراه ناصر به پزشک مراجعه کرد. در مسیر به مادر عزیزش می‌گفت: اگر ما برای خواهر و مادرمان غیرت داشته باشیم و از آنها حفاظت کنیم، هیچ مردی به خود اجازه نمی‌دهد به آنها نگاه بد کند.

حضور فعال و پرشور و فروتنانه در سنگر مسجد و هیئت و بسیج



شاید بتوان با اطمینان گفت که اکثریت شهدا حضور فعالی در مسجد و بسیج و هیئت داشته اند.

شهید اِبدام نیز مشتاقانه و شبانه‌روزی در سنگر مسجد و هیئت و بسیج فعال بود و به مسجد و حسینیه یوم‌الغدیر که حدود دو کیلومتر از منزل فاصله داشت، می‌رفت. ناصر به صورت منظم و مداوم به مسجد رفت و آمد داشت.

امام جماعت این مسجد حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ غضنفر پناهیان، پدر حجج‌الاسلام احمد و علیرضا پناهیان بود و علاوه بر پدر، این دو بزرگوار نیز در آن برهه به این مسجد می‌آمدند. حجت‌الاسلام غضنفر پناهیان از روحانیون و مبلغین برجسته تهران محسوب می‌شد.

بعد از شهادت ناصر، حجت‌الاسلام احمد پناهیان به پدر شهید می‌گوید:

«فرزند شما با آنکه منزلش دور بود، مدت‌ها قبل از اذان به مسجد می‌آمد و رتق و فتق امور مسجد را به طور کامل عهده‌دار می‌شد و تمامی کارها را انجام می‌داد، از شستن حیاط، نظافت سرویسها، خالی کردن جوی جلوی در گرفته تا نظافت داخل مسجد، انداختن جانمازها، چیدن مهرها و... و بعد از نماز نیز تمام کارها را انجام می‌داد و آخر از همه می‌رفت. در سنگر بسیج بسیار فعال بود و بسیار پُست داده بود و بارها با اراذل و اوباش درگیری داشته است.»

ناصر در هیئت همواره حضور داشت و حالات خاص و عظیم و پرشوری و فوق‌العاده‌ای در عزاداری اباعبدالله الحسین داشت و از ته دل و وجود بر مصیبت

های کربلا می گریست؛ انگار که «لا یوم کیومک یا اباعبدالله الحسین» را از اعماق دل و جان درک کرده بود.

مادر شهید اِبدام خاطر نشان می نماید:

«می گفت: مسجد را خالی نگذارید.

غلام عباس خیلی زیبا قرآن قرائت می کرد، سوره الرحمن را زیاد می خواند. بلافاصله بعد از اینکه از مدرسه به منزل می آمد، وسایلش را در خانه می گذاشت و به مسجد می رفت. او مسجد را خالی نمی گذاشت و گاهی اوقات که در منزل نماز می خواندیم به ما می گفت: برای نماز به مسجد بروید، چرا در خانه نماز می خوانید؟ از این روحیه غلام عباس بسیار لذت می بردم.»

ارزشمندی به اندازه یک ملت

حجت الاسلام حاج احمد پناهیان چنین از شهید اِبدام تعریف می نماید:

«شهید اِبدام دائم و تمام وقت به مسجد می آمد و همه کارهای مسجد را هم انجام می داد.

خدا شاهد است یک ساعت قبل از نماز صبح می آمد مسجد، آخر از همه از مسجد می رفت، چه مناجات و چه گریه ای.

آن موقع من طلبه بودم. ما با برنامه های مختلف مثل سرود بچه ها را جذب و پایبند مسجد و بسیج می کردیم.

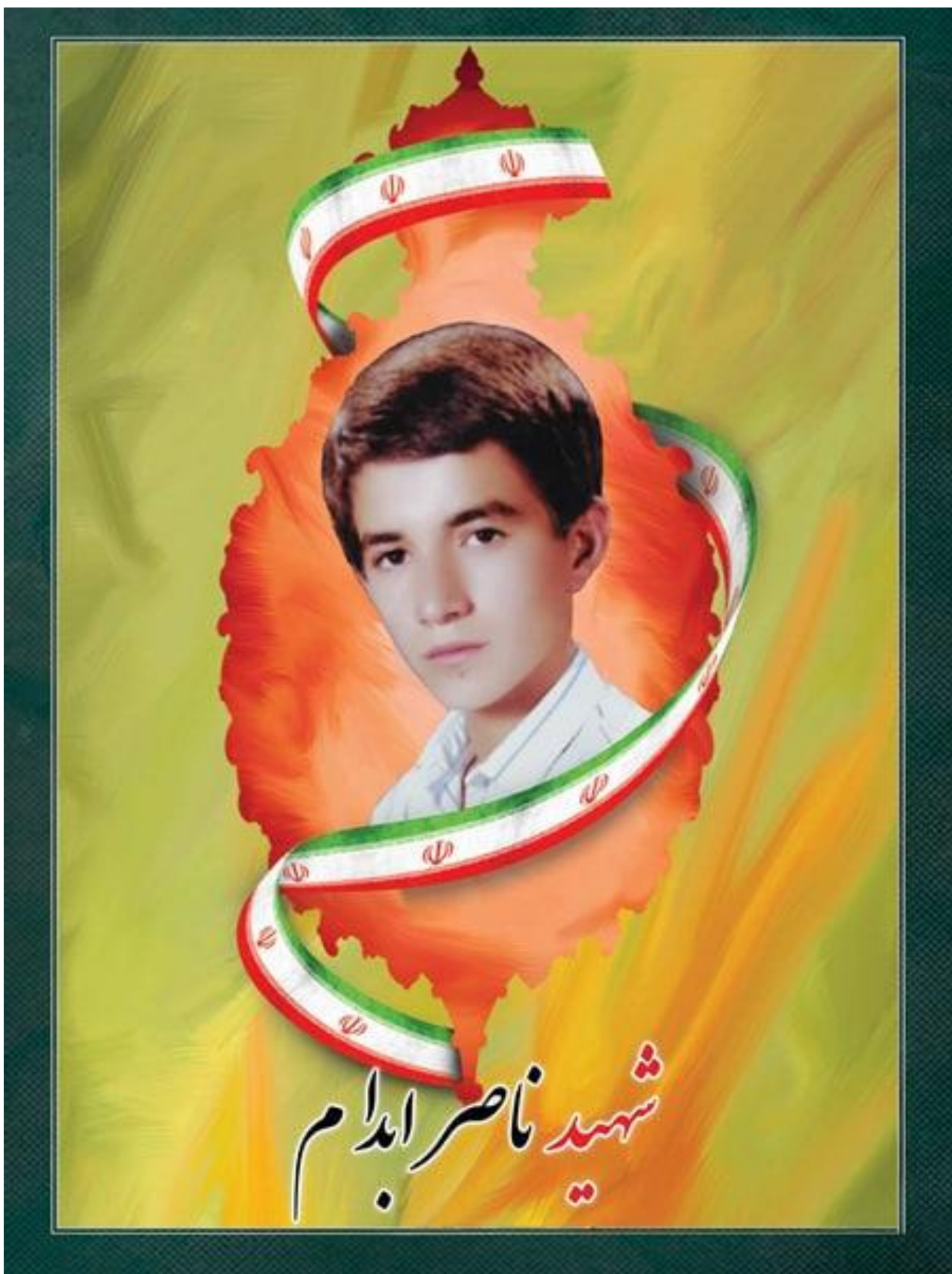
شهید ابدام در همه برنامه‌ها حاضر و فعال بود. از همه مؤمن‌تر و فعال‌تر و انقلابی‌تر بود و این موضوع برای بچه‌ای که نه در جبهه بوده و نه طلبه بوده، خیلی حیرت‌انگیز بود که این بچه چه جوری به این مراتب بالا رسیده.

بعضی شبها برنامه‌ها به درازا می‌کشید و بچه‌ها تا صبح در حسینیه می‌ماندند. وقتی می‌خوابیدند، ناصر چشمه‌ای را می‌بست و صبر می‌کرد، وقتی همه خوابشان می‌برد، بلند می‌شد و می‌رفت در یک جای انباری ماندی در آنجا نماز شب می‌خواند در سن خیلی پایین. یک شب یکی از دوستانش متوجه شده بود و یواشکی دنبالش رفته بود و به ما گفته بود.»

حاج احمد در بیان عظمت مقام این شهید والامقام ابراز می‌دارد:

«یک ناصر ابدام به اندازه یک ملت ارزش دارد.»

شهید اِبدام
فقط برای امام حسین
گریه می‌کرد



شهید اِبدام فقط در عزای امام حسین گریه می‌کرد

روایات مختلفی در عظمت گریستن بر امام حسین وارد شده است. امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می‌گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر امام حسین و گریانیدن تشویق و ترغیب نموده‌اند. حتی مطابق روایت کسی که قادر به گریه در مجالس عزای حسینی نیست، از سفارش شده که تباکی کند. تباکی به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد.

مادر گرامی شهید اِبدام از همان ابتدا فرزندانش را به مسجد می‌برد و آنها را پای روضه امام حسین بزرگ می‌کرد. به این ترتیب همگی حسینی سرشته شده و رشد و تربیت یافتند.

ناصر در هیئت همواره حضور داشت و حالات خاص و عظیم و پرشور و فوق العاده ای در عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) داشت و از ته دل و وجود بر مصیبت های کربلا می‌گریست؛ انگار که «لا یوم کیومک یا اباعبدالله الحسین» را از اعماق دل و جان درک کرده بود.

شهید فقط در عزای امام حسین گریه می‌کرد و آن چنان هم می‌گریست که تمام حاضران در هیئت و حسینه تحت تأثیر قرار گرفته و زار زار گریه می‌کردند. غیر از آن هرگز گریه نمی‌کرد. چند بار به خاطر دفاع از مظلوم چند نفره سرش ریخته بودند و کتک مفصلی خورده بود، اما یک قطره اشک هم نریخته بود.

بال گشودن شهید ناصر ابدام با بدن اربابا و در راه امر به معروف و نهی از منکر



پایبندی تمام و کمال به امر به معروف و نهی از منکر

شهید ایدام بسیار به امر به معروف و نهی از منکر پایبند بود.

اگر در اتوبوس سوار می‌شد و خانمی را سرپا می‌دید، آقایانی را که روی صندلی نشسته بودند، خیرخواهانه و با ملایمت مخاطب قرار می‌داد و خواهش می‌کرد جای‌شان را به خانم بدهند. به آنها می‌گفت یک وقت آقایان سرپا به خانوم می‌خورند یا اتوبوس ممکن است ترمز کند و خانوم بیفتند و همه بخندند.

در امر به معروف و نهی از منکر با کسی تعارف نداشت

مادر بزرگوار شهید می‌گوید:

«در امر به معروف و نهی از منکر با کسی تعارف نداشت. به یاد دارم یکی از اقوام به منزل ما آمده بود؛ غلام عباس به او گفت: علی! چرا نماز نمی‌خوانی؟ علی هم در پاسخ به او گفت: تو شیخ هستی برای خودت هستی. مراقب اعمال خودت باش، با من کاری نداشته باش. غلام عباس هم به او پاسخ داد: وظیفه من این است که مسیر درست را به تو نشان بدهم، اسم تو علی است، باید حضرت علی را الگوی خود قرار دهی. پسر من با اینکه سن کمی داشت و حتی به سن تکلیف نرسیده بود، به احکام شرعی توجه داشت.

او می‌خواست عاقبت به خیر شود، در راه خدا باشد، اجازه نمی‌داد کسی در حضورش غیبت کند، همه را به نماز و عبادت و دوری از گناه و معصیت تشویق می‌کرد تا اینکه به مقام والای شهادت نائل شد.»

دفاع از مظلومان و سیلی خوردگان

ناصر تمام وجودش محبت و خیرخواهی بود و اگر می توانست به کسی کمک کند، دریغ نمی کرد. برای بچه های محله شان یک تکیه گاه بود و به به ویژه همیشه مراقب کوچک ترها بود و نمی گذاشت کسی آنها را اذیت کند. بچه های محل هر وقت برای گرفتن حق شان به در بسته برخورد می کردند، بلافاصله سراغ ناصر می آمدند.

ناصر هر گاه می شنید کسی مظلوم واقع شده و مثلاً بچه ها کتکش زده اند، غیرتی می شد و مثل لوطی های قدیم جلو می رفت و بلافاصله به یاری اش می شتافت و بسیار هم اتفاق می افتاد که یک تنه با چند نفر گلاویز می شد و کتک مفصلی هم می خورد اما باز دست از یاری مظلومان و سیلی خوردگان بر نمی داشت. اگر کسی مزاحم خانمی می شد که قاطی می کرد و خونس به جوش می آمد، حتی اگر آن خانم بسیار بدحجاب بوده باشد، باز هم فرقی نداشت و دفاع از ناموس مردم را واجب می دانست و سرانجام نیز در همین راه شهید شد.

شهادت در مسیر نماز جمعه و در راه امر به معروف و نهی از منکر

شهید ابدام هر هفته به نماز جمعه می رفت و معمولاً چند ساعت قبل با پای پیاده به سمت محل برگزاری نماز جمعه حرکت می کرد. در روز شهادت (۳۰ شهریور ۱۳۶۹) نیز به همراه یکی از دوستانش با حالت بگو و بخند حرکت می کنند و حدود ساعت ده، ده و نیم به پارک لاله می رسند و روی نیمکتی می نشینند. بسیار تشنه بودند. دوست ناصر برای خرید بستنی به طرف دکه ای می رود.

بعد از رفتن او، ناصر ناگهان یک خانم بدحجاب را می بیند که دو نفر آقا که لات به نظر می رسند، پشت خانم به فاصله کمتر از نیم متر در حرکت اند و متلک می گویند و حرف های زشت می زنند. ناصر بلند می شود و می گوید: آقا عذر می خواهم، ببخشید، این کاری که انجام می دهی خوب نیست. فکر کن خواهرت و من جای شما هستیم. چه حالی می شوی؟

چون تذکر می دهد سیلی خیلی بدی می خورد به گونه ای که مادرشهد می گوید وقتی پیکر پسر را دیدیم هنوز جای انگشتان سیلی زننده روی گونه اش بود. ناصر روی زمین می افتد. مرد دیگر می خواهد حرکت زشتی با خانم انجام بدهد که ناصر بلند می شود و با لگد به کمرش می زند و آن مرد می افتد. اولی می آید باز می زند و دومی از جورابش قداره در می آورد و بلافاصله در قلب ناصر فرو می کند. قداره را هفت بار به بدن فرو می کند و در می آورد و هر بار بخشی از اعضای بدن ناصر خارج می شود؛ قلب و ریه و...

ناصر با بدن پاره پاره روی زمین افتاده و مردم دورش حلقه می زنند. قاتل قداره را در آسمان می چرخواند و عربده کشی می کند که هر کسی بیاید جلو همین بلا را سرش می آورم.

رفیق شهید که یک سال ازش کوچک تر بوده، با دو بستنی در دست برمی گردد که می بیند مردم جمع شده اند و زیر پای شان خون جاریه. جلوتر که می رود می بیند دوستش زمین افتاده و قاتل دارد با قداره می کوبد به بدن شهید.

رفیق شهید می گوید انگار کسی بهم گفت به نگهبان پارک بگو. بستنی از دستش می افتد و سراغ نگهبان می رود. زبانش بند آمده و مدام روی شانه نگهبان می کوبد و اشاراتی می کند. سیلی ای می خورد و زبانش باز می شود و می گوید رفیق را کشتند.

نگهبان پارک که آدم نترس و جسوری بوده سراغ قاتل می رود و از پشت با قدرت زیاد دست های قاتل را قفل می کند به گونه ای که بعدها قاتل می گوید آن لحظه چشمانم سیاهی رفت.

نیروی انتظامی بعد از مدتی می آید و قاتل را می برد. بعدها مشخص می شود قاتل گنده لات نازی آباد بوده، یکه بزن بوده و کلی هم نوجه داشته است؛ هیکل خیلی بزرگی داشته، دو متر و ده قدش و صد و چهل کیلو وزنش بوده است. آمبولانس هم می آید اما می گویند بدن تکه تکه است و نمی شود روی برانکارد گذاشت. بدن را در پارچه ای می پیچیند و به بیمارستان می برند، اما ناصر به شهادت می رسد.

نشانه های حقانیت و مظلومیت شیعه در این شهادت جمع است

اگر به نحوه شهادت این نوگل خونین بال بنگریم این عناصر را می بینیم: امر به معروف و نهی از منکر، سیلی خوردن، لبان تشنه، پیکر پاره پاره و اربا اربا، دفاع از ناموس و امنیت مردم، مظلومیت در عین اقتدار، شهادت در نوجوانی، قیافه مظلوم و معصوم شهید، شهادت به دست اراذل و شمرصفتان و...

شیعه اینها را خوب می‌فهمد و می‌داند چه معنا و مفهومی دارند. تمامی عناصر و نشانه‌های حقانیت و مظلومیت شیعه در این شهادت جمع است.

در عرصه دفاع از غیرت و ناموس، فرقی بین باحجاب و بدحجاب نیست

همان طور که گفته شد قاتل گنده‌لات نازی آباد بوده، یکه‌بزن بوده و کلی هم نوچه داشته است. خانمی هم که شهید به فریادش رسید، همانطور که گفته شد، بدحجاب بوده است. یک دنیا معنی و یک اقیانوس حقایق در این دو نکته وجود دارد؛ از جمله آنکه قهرمانان ایران اسلامی در اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر در عرصه حجاب و عفاف از هیچ قدرت و زورگویی هراسی ندارند و جان‌برکفانه به سینه خطر رفته و دفع و رفع منکر می‌کنند و از سوی دیگر در دفاع از غیرت و ناموس، فرقی بین دختران باحجاب کامل و بدحجاب نمی‌گذارند.

غلام عباس رفت پیش سیدالشهدا

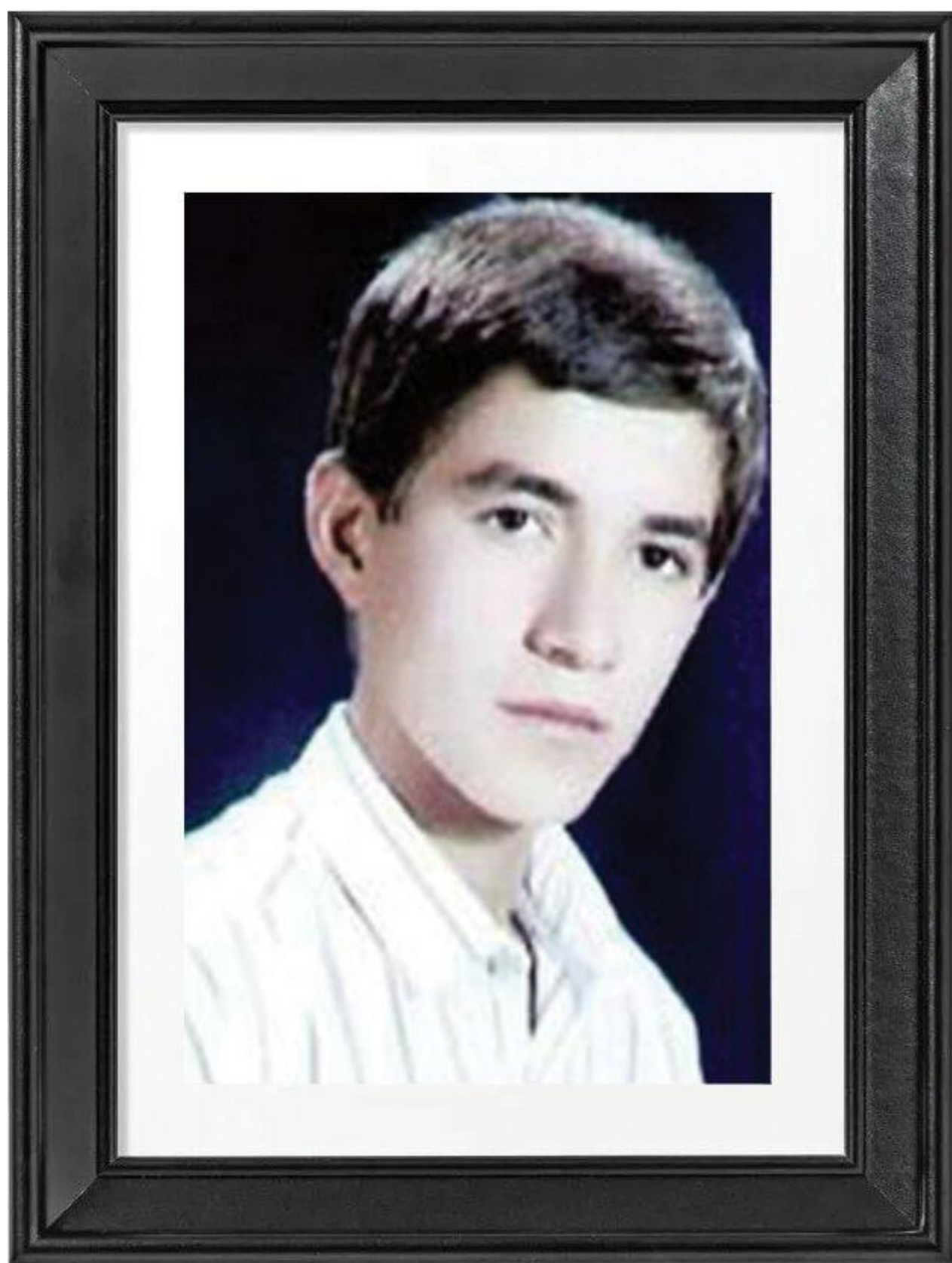
مادر شهید تعریف کرده که همان ساعتی که فرزندش شهید شده، ناخودآگاه و یک‌هو بند دلش پاره گردیده و نگران می‌شود و از پدر شهید سراغ ناصر را می‌گیرد و می‌گوید: حاج آقا بچه کجاست؟ و وی پاسخ می‌دهد: لابد رفته نماز جمعه. رفیق ناصر ماجرای شهادتش را به حجت‌الاسلام پناهیان امام جماعت مسجد گفت و ایشان هم به بچه‌های بسیج.

ساعت سه و نیم، چهار بعد از ظهر حاج آقا با بچه‌های بسیج می‌آیند دم در خانه شهید برای خبر دادن. چون مسجد دور بود، پدر آنجا نمی‌رفت و شناختی از

مراجعة کنندگان نداشت، لذا بدن پدر می لرزد و احساس می کند اتفاقی افتاده که دسته جمعی آمده اند.

جمعیت داخل می آیند و می نشینند و مدام از اباعبدالله الحسین صحبت می کنند و می گویند و می گویند تا اینکه بالاخره اظهار می کنند که غلام عباس هم رفت پیش سیدالشهدا.

اتفاقاتی که پس از شهادتِ ناصرِ اِبدامِ رخ دادند



در خانه شهید قیامتی برپا می‌شود

بنده (مؤلف کتاب) بارها به مجلس ختم نوجوان و نونهال رفته‌ام و دیده‌ام که گویا قیامت برپا شده است و چگونه بازماندگان از ته وجود ضجه می‌زنند و ناله و زاری می‌کنند و حتی عنان از کف داده و به خود آسیب می‌رسانند؛ لذا می‌دانم که چقدر داغ نوجوان سخت است. هر چه هم که نوگلِ رحلت یافته عزیزتر بوده و دلبستگی به او بیشتر بوده، این جو سنگین‌تر و شدیدتر بوده است. در مورد این خانواده هم ناگفته پیداست که چه اتفاقی می‌افتد. منزل زیر و رو می‌شود و شیون و زاری عظیمی برپا می‌شود؛ به حدی که پدر و مادر از هوش می‌روند.

رسیدگی‌های شهید به محرومان که پس از شهادت آشکار شد

شهید اِدام در قطعهٔ چهل بهشت زهرا تشییع و خاکسپاری می‌گردد. برای مراسم تشییع جمعیت بسیار بسیار زیادی آمده بودند که خانواده شهید خیلی از آنها را نمی‌شناختند.

بعد از چهل شهید، پیرزن و پیرمردی آمدند در خانه شهید اِدام. وقتی داخل آمدند و نشستند، خیلی گریه کردند، خانواده شهید هم پا به پای آنها گریستند. گفتند: این ناصر حکم پسر ما را داشت.

چون خانه‌شان حداقل سه کیلومتر با خانه شهید فاصله داشت و خانواده شهید آنها را نمی‌شناختند، پدر و مادر شهید متعجب شدند.

آنها گفتند: نمی‌توانیم راه برویم و بچه‌ها رهای مان کرده‌اند. ناصر کارهای مان را می‌کرد و تمام خریدهای مان را انجام می‌داد.

آن قدر گریه کردند که دیگر چشمانشان سو نداشت.

گفتند: دیگر کی می‌خواهد ما را رتق و فتق کند؟ گفتند: اعلامیه ناصر را که در نانوایی دیدیم فهمیدیم شهید شده و توانستیم خانه‌اش را پیدا کنیم.
اینقدر گریه کردند که از حال رفتند. گفتند: شما پدر و مادرش هستید ولی نمی‌دانید ناصر کی بوده.

چند نفر دیگر هم پس از شهادت ناصر، اینجوری آمدند و مطالب مشابهی گفتند.

قداست لباس سبز سپاه

ناصر قبل از شهادت مدام به پدر می‌گفت که می‌خواهم بروم جبهه و پدر می‌گفت: بنشین بابا، تو بچه‌ای، کجا می‌خواهی بروی؟

پدر به عنوان بسیجی به جبهه رفته بود اما یک‌بار که به مرخصی می‌آمد لباس سبز سپاه را داده بودند که از آن به بعد بپوشد. پدر می‌گوید اینقدر لباس برایم قداست داشت که مثل چشمانم مراقبش بودم. بعد از یک عملیاتی آمدم مرخصی به خانه. به خانمم گفتم این لباس را لگد نکن و با دست بشور چون قداست دارد. عباس می‌گفت بابا لباس را می‌دهی من یک‌بار بپوشم. پدر می‌گفت نه این لباس قداست دارد و فرزند می‌اصرار می‌کرد. آنقدر گفت که پدر حوصله‌اش سر آمد و پرخاش کرد و گفت برو درست را بخوان، چیکار داری با این لباس، برو بنشین. عباس به شدت بغض می‌کند و به گوشه‌ای می‌رود و کتابش را دست گرفته و وانمود می‌کند دارد درس می‌خواند. این ماجرا گذشت تا آنکه پدر بعد از چهارم

فرزند شهیدش خوابش را می‌بیند. پدر می‌گوید در خواب با عباس سلام و علیک کردیم و بوسیدمش و گفتم بابا کجایی؟ گفت بابا دیدی لباس را ندادی بپوشم ولی اینجا لباس سبز سپاه را دادند پوشیدم. داشت با لباس سپاه نگهبانی می‌داد و اسلحه‌ای هم روی دوشش بود. عباس گفت شما برو به مامان و بچه‌ها و خانه برس، من دارم نگهبانی می‌دهم. سرده اینجا. برو. پدر خواب را برای مادر شهید تعریف می‌کند و سیر با هم گریه می‌کنند به گونه‌ای که قبلاً در شهادت و هفتم و چهارم فرزندشان چنین نگریسته بودند.

شهید ناصر ابدام
نخستین شهید
امر به معروف و نهی از منکر کشور



دیدار خاطره‌انگیز پدر شهید ابدام با رهبر انقلاب

در همان آغازین روزهای پس از شهادت ناصر ابدام، پدر شهید به همراه آیت الله جنتی که آن موقع رییس ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر بودند، به دیدار رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت الله سید علی خامنه ای می‌روند.

در این دیدار رهبر انقلاب پدر شهید ابدام را مورد لطف و تفقد ویژه قرار داده و مصافحه و دیده‌بوسی گرم و صمیمانه‌ای نمودند و یک جلد کلام الله مجید به پدر شهید هدیه دادند.

آقا برای اولین بار از شهید ابدام به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور یاد می‌کنند.

افتخاری بزرگ برای خانواده شهید ابدام

آقای ابوالفضل ابدام برادر شهید در این باره می‌گوید: پس از شهادت برادرم به فرمان مقام معظم رهبری، ناصر نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر نام گرفت. این برای خانواده ما افتخار بزرگی بود که رهبر انقلاب اسلامی به جگر گوشه‌شان تا این اندازه لطف داشتند.

برادر شهید درباره نگاه پدرانه رهبر انقلاب اسلامی به شهید گفت: لطف رهبر فرزانه انقلاب اسلامی ما را خوشحال و نگران کرد. خوشحال از بابت اینکه ایشان به شهید ما نگاهی پدرانه دارند و نگرانی اینکه آیا می‌توانیم شایسته این محبت بیکران باشیم.

خانواده ابدام

نماد بصیرت و وفاداری به ارزش‌ها



حماسه غدیری و عاشورایی در جنگ ۱۲ روزه

بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، تجاوز و جنایتِ حملهٔ رژیم غاصب و تروریستی و کودک کش صهیونیستی به جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد که در ادامه آمریکای جهانخوار و جنایتکار نیز با بمباران مراکز هسته‌ای ما، شریک جرمِ مستقیمِ این جنایت گردید. ایران اسلامی طی ۱۲ روز جنگ، صهیونیستها را بیچاره کرد و رژیم صهیونی با آن همه هياهو، با آن همه ادّعا، در زیر ضربات جمهوری اسلامی تقریباً از پا درآمد و له شد. پیروزی ایران عزیزمان بر رژیم آمریکا با موشکباران پایگاه العدید (یکی از مهمترین و بزرگ ترین و مجهزترین پایگاه های آمریکا در منطقه که در قطر واقع شده) دستاورد دیگر بود و جمهوری اسلامی در جنگ ۱۲ روزه سیلی سختی به گونهٔ آمریکا نواخت.

جمهوری اسلامی ایران، فاتح بزرگ و قاطع و بی چون و چرای جنگ ۱۲ روزه گردید و پیروزی شکوهمند و بی نظیرِ ایران بر آمریکا و اسرائیل، بازتاب عظیمی در سرتاسر جهان پیدا کرد و اظهارنظرهای بسیار و بیشماری از جانب دوستان و دشمنان و حتی بزرگ ترین دشمنان ملت ایران در تأیید پیروزی ایران و تصریح بر شکست آمریکا و اسرائیل منتشر گردید که به سان اقیانوس بیکرانی هستند و در صدها صفحه نیز نمی توان حتی به صورت اجمالی هم آنها را انعکاس داد.

پیروزی شکوهمند و بی‌نظیر جمهوری اسلامی ایران بر شیاطین عالم، آمریکا و اسرائیل، در جنگ ۱۲ روزه، تحقق وعده الهی و حماسه‌ای غدیری و حیدری و کربلایی و عاشورایی بود.

پیروزی در جنگ ۱۲ روزه، حماسه غدیری و حیدری بود، از آن جهت که در شب و روز عید غدیر، حملات مهلک و ویرانگر ایران آغاز و تثبیت و مهارناپذیر گردید و از آن جهت که در این جنگ شیربچه‌های حیدر کرار با رمز «یا علی بن ابی طالب» و با رهبری فرزند افتخارآفرین امیرالمؤمنین، حضرت آیت الله خامنه‌ای و با تنوع بالایی از موشکها و پهبادهای رزمی از جمله خیرشکن در عملیات وعده صادق ۳ حماسه‌آفرینی کردند و با شکست ذلت‌بار صهیونیستهای تروریست و خون‌آشام، یکبار دیگر یاد حماسه خیر علوی را زنده کردند.

پیروزی در جنگ ۱۲ روزه، حماسه کربلایی و عاشورایی بود، از آن جهت که با تقدیم خون بیش از هزار شهید و جانبازی هزاران هم‌وطن محقق گردید. شهدای گرانقدری که از اقشار مختلف بودند و مظهر اقتدار و وحدت و یکپارچگی ملت ایران شدند.

برخی جنبه‌های کربلایی و عاشورایی شهدای اقتدار چنین است: تشییع بسیاری از شهدا در پنجشنبه ۵ تیرماه بود یعنی شب اول قبرشان مصادف با اول محرم و مراسم‌های عزاداری‌شان در محرم است؛ برخی شهدا در دهه اول محرم تشییع و خاکسپاری شدند و شهدای دیگر نیز مراسم‌های شان مثل هفتم و چهلّم و... در محرم است و بزرگداشتها و یادبودهای هفتگی و شب جمعه

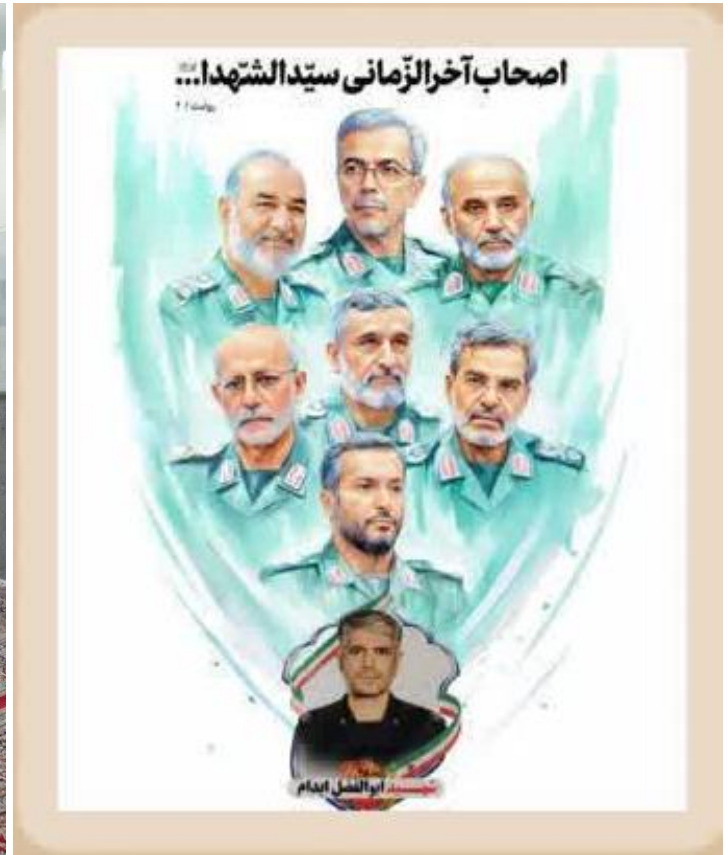
ای شهدا که معمولاً توسط خانواده‌های داغدار تا یکی دو ماه منظم برگزار می‌گردد در محرم است؛ برخی شهدا در دوم محرم (سالروز ورود کاروان حسینی به کربلا) مقارن با هفتم تیر (سالگرد شهادت سید محمد حسینی بهشتی و ۷۲ تن از یارانش) تشییع گردیدند؛ چون اغلب شهدا از زیر آوار خارج شده‌اند، بسیاری از پیکرها سوخته، ارباباربا، عضو از بدن جدا شده، به شدت زخمی و خونین، همچون مصیبت حضرت فاطمه زهرا(س) و شهدای کربلا بودند و یادآور فاطمیه و محرم و عاشورا و کربلا هستند؛ شهید نوزاد و نوجوان و شهدای خانوادگی بسیاری تقدیم گردید (خانواده ۱۲ نفره، ۷ نفره و...)؛ همه شهدا در خاک پاک جمهوری اسلامی ایران و مستقیماً توسط شقی‌ترین و خونخوارترین و تروریست‌ترین‌های تاریخ بشریت، شمرها و یزیدها و حرمله‌های زمانه، یعنی صهیونیستها شهید شدند؛ جلوه‌های کربلایی و عاشورایی در نحوه شهادت و تشییع و خاکسپاری بسیاری از شهدای اقتدار موج می‌زد و روضه مجسم کربلا بودند؛ تجلی شور عظیم حسینی و عاشورایی در مراسمهای شهدای اقتدار و...

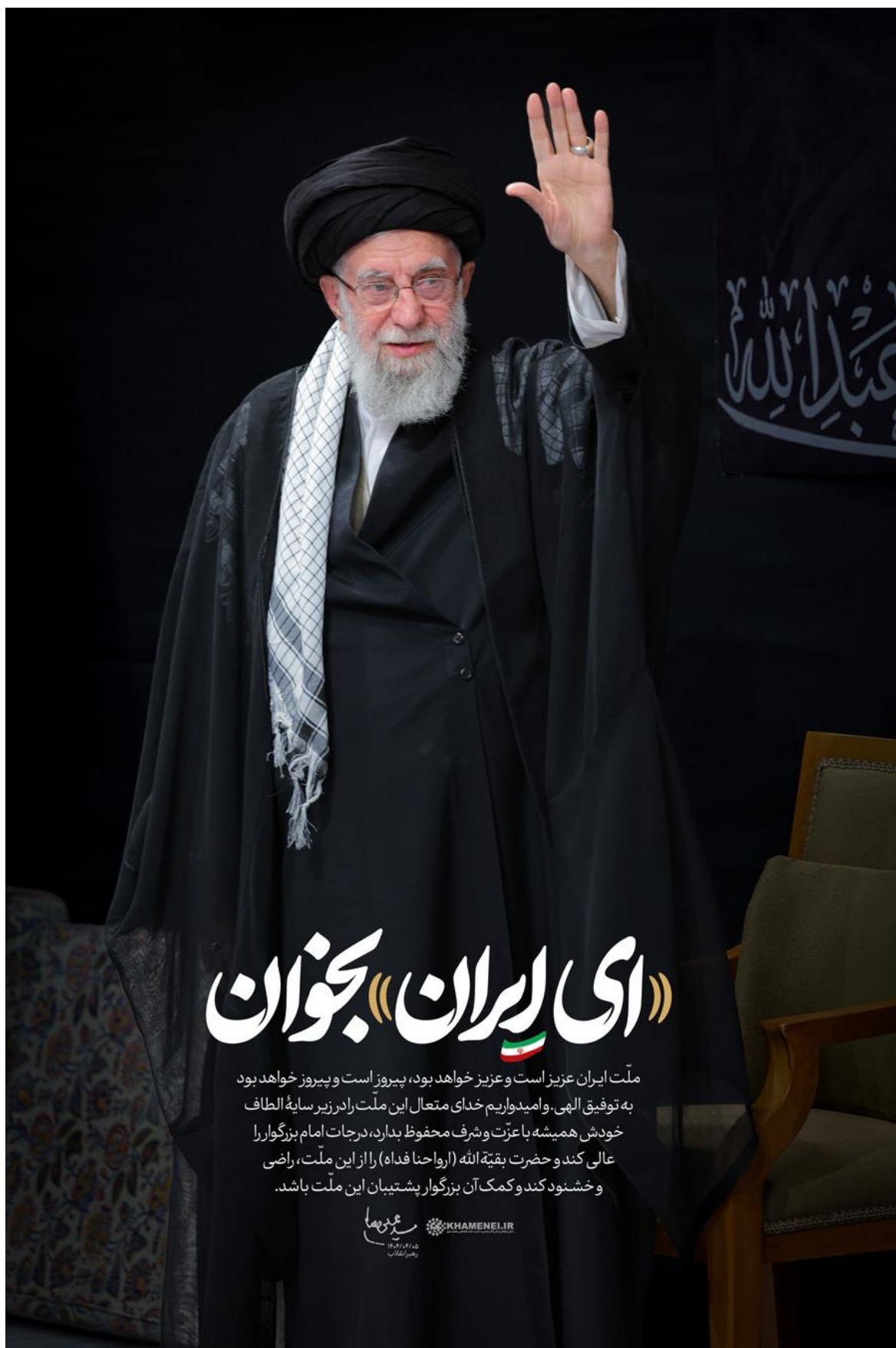


۱۴۰۴/۳/۲۳
KHAMENEI.IR

پیام تلویزیونی رهبر معظم انقلاب
خطاب به ملت ایران

#تیتیر-یک





«ای ایران» بخوان

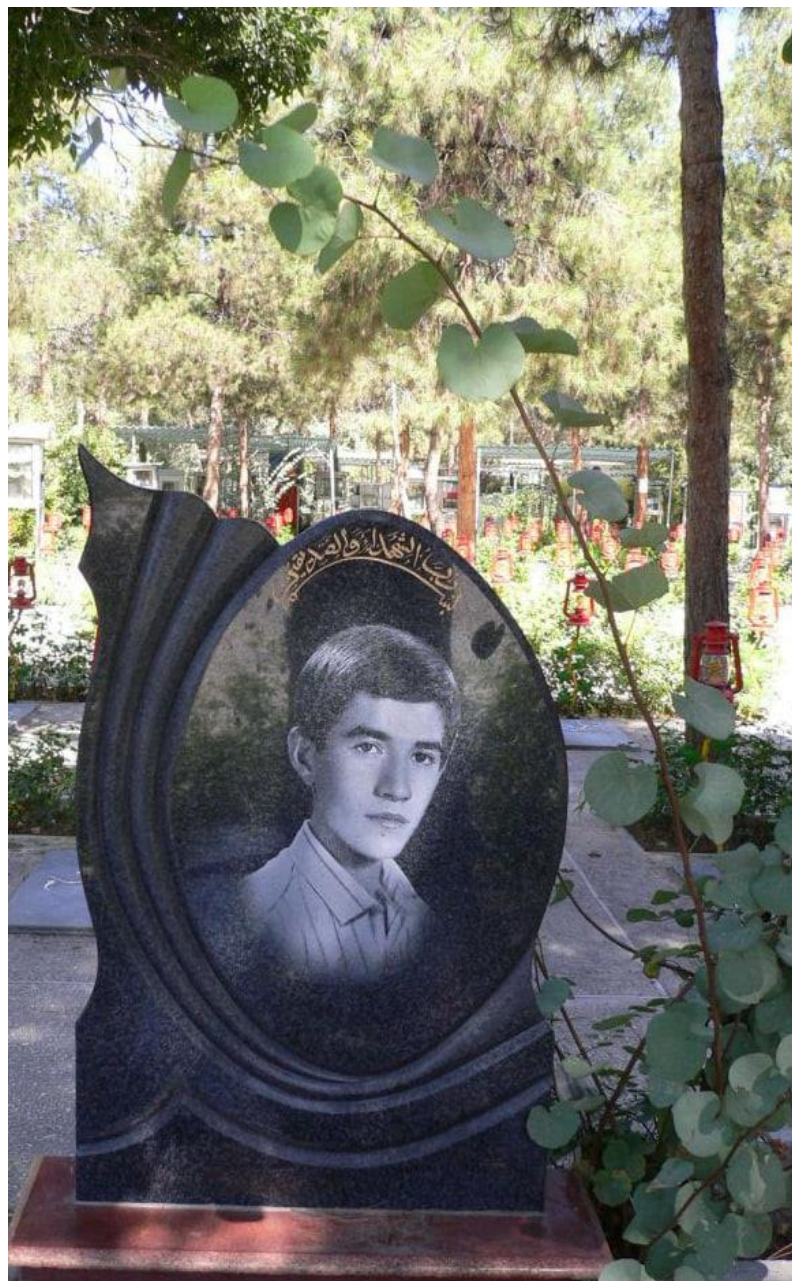
ملت ایران عزیز است و عزیز خواهد بود، پیروز است و پیروز خواهد بود
به توفیق الهی، و امیدواریم خدای متعال این ملت را در زیر سایه الطاف
خودش همیشه با عزت و شرف محفوظ بدارد، درجات امام بزرگوار را
عالی کند و حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) را از این ملت، راضی
و خشنود کند و کمک آن بزرگوار پشتیبان این ملت باشد.

عیدها
KHAMENEI.IR
رهبر انقلاب

پاسدار شهید ابوالفضل ایدام، از نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه

پاسدار رشید و جان بر کف و سرافراز اسلام شهید ابوالفضل ایدام از جمله نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است. ایشان برادر شهید ناصر ایدام نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور و محافظ سردار سرلشکر پاسدار حسین سلامی فرمانده شهید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند که در نخستین دقایق جنگ ۱۲ روز و در حمله هوایی رژیم غاصب و کودک کش و تروریست صهیونیستی در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، به ستاد فرماندهی سپاه، به همراه سردار سلامی و تعدادی از محافظان و همکاران سردار در حین انجام مأموریت حساس پاسداری از امنیت ملت و کشور به شهادت رسیدند و «عند ربهم یرزقون» گردیدند.

مزار شهید ابوالفضل ایدام نزدیک مزار برادرش در بهشت زهرا در قطعه ۴۰ ردیف ۲۸ شماره ۴ قرار دارد.



خانواده های شهدای جنگ ۱۲ روزه، صاحب برترین افتخارات

بشری و الهی و اسلامی

رهبر شهیدمان حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای، افتخار خانواده های شهدای جنگ ۱۲ روزه را جزو برترین افتخارات بشری و الهی و اسلامی می دانند.

ایشان در مراسم بزرگداشت شهدای جنگ ۱۲ روزه فرمودند:

«این جلسه تشکیل شد برای تکریم خانواده‌های عزیز شهیدان، و برای عرض تسلیت به همه‌ی داغداران این حوادثی که در جنگ تحمیلی اخیر رخ داد. من لازم دانستم به همه‌ی بازماندگان عزیزان عزیز، سرداران نظامی، دانشمندان عزیز، مردم عزیزمان که در این حادثه به شهادت رسیدند، تسلیت عرض بکنم. به همه‌ی بازماندگان تسلیت عرض میکنم؛ بخصوص پدران، مادران، همسران، فرزندان؛ اجرشان با خدای متعال و افتخارشان جزو برترین افتخارات بشری و الهی و اسلامی.» ۱۴۰۴/۰۵/۰۷

شهیدانه زندگی کردن و پرچمدار برادر شهید بودن

ابوالفضل ابدام حقیقتاً یک شهید زنده بود و شهیدانه زندگی کرد و عاشق شهید و شهادت و عاشق یادواره شهدا گرفتن بود. هر جا می رفت سعی می کرد یادواره شهدا برپا کند مخصوصاً در دورافتاده ترین نقاط.

بهمن ماه ۱۳۹۱، روزنامه جوان، گزارشی از مصاحبه با خانواده شهید ابدام منتشر کرد. آقا ابوالفضل در آن گفت و گو در پاسخ به این سؤال که «شهادت ایشان (شهید ناصر ابدام) در زندگی شما چه تأثیری داشت؟»، خاطرنشان کرد:

«خیلی اثر داشت، بالاخره ما جیره خوار این شهدا هستیم. اگر شهدا نبودند که کارمان زار بود. در زندگی خود من یکی دو بار به بد مخمصه‌هایی گرفتار شدم و به کوچه بن‌بست خوردم و به برکت نفس شهید، نجات پیدا کردم.»

و در پاسخ به این سؤال: «الان وقتی می‌فهمند که شما برادر شهید هستید، رفتار دیگران با شما فرق می‌کند؟»، اظهار داشت: «باید فرق کند، ولی ما هم باید طوری رفتار کنیم که شهید سرافرازتر شود. بالاخره من به عنوان عضو خانواده شهید، حرف و عمل و کردار و رفتارم باید با خانواده عادی فرق داشته باشد یا نه؟»

آری، شهیدانه زندگی کردن و پرچمدار برادر شهید بودن، خصوصیت بارز و ممتاز شهید ابوالفضل ابدام بود که هر کس ایشان را می‌شناخت، این حقیقت را تأیید می‌کند.



خانواده ابدام، نماد صبر و بصیرت و وفاداری به ارزش‌ها

۵ تیر ۱۴۰۴، هزاران نفر از مردم انقلابی و همیشه در صحنه شهرستان بهارستان در استان تهران، پیکر مطهر شهید ابوالفضل ابدام را با شکوهی مثال‌زدنی تشییع کردند. مراسم از مصلی بزرگ حضرت صاحب الزمان (عج) گلستان آغاز و تا مقابل منزل شهید بدرقه شد. سپس پیکر شهید برای خاکسپاری به بهشت زهرا منتقل شد؛ جایی که حالا مأمن دو برادر شهید است، دو نگین درخشان و دو خورشید تابان از خانواده ابدام که نام شان در حافظه مردم ایران ماندگار خواهد ماند.

حجت‌الاسلام سیدسجاد موسوی امام جمعه گلستان در مراسم تشییع در بهارستان، ضمن تسلیت به خانواده شهید، گفت: خانواده ابدام نماد صبر، بصیرت و وفاداری به ارزش‌های اسلام و انقلاب‌اند. شهید ناصر ابدام با فریضه امر به معروف به شهادت رسید و امروز ابوالفضل در دفاع از جبهه مقاومت، جان خویش را تقدیم کرد.

ناگفته نماند مادر گرامی شهیدان ابدام مدت کوتاهی بعد از شهادت ابوالفضل ابدام به فرزندان شهیدش پیوست.

عباسعلی رضایی مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران تهران بزرگ در پیامی درگذشت مادر شهیدان ابدام را تسلیت گفت.

متن این پیام که در ۲ فروردین ۱۴۰۵ منتشر گردیده، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

با نهایت تأسف و تأثر، در گذشت بانوی مؤمنه و صبور، حاج خانم تحفه خدایی، مادر گرانقدر شهیدان والامقام ناصر و ابوالفضل ابدام و همسر جانباز سرافراز حاج حبیب ابدام را تسلیت و تعزیت عرض می‌نمایم.

این بانوی فداکار و بزرگوار، با تأسی به مکتب اهل بیت علیهم السلام و الهام از سیره نورانی حضرت فاطمه زهرا (س)، عمر پربرکت خویش را در مسیر ایمان، صبر و تربیت فرزندانی مؤمن، انقلابی و ایثارگر سپری نمود و با تقدیم عزیزترین سرمایه‌های زندگی خویش در راه اسلام و انقلاب، نامی ماندگار در زمره مادران صبور و پرافتخار این سرزمین از خود به یادگار گذاشت.

بی‌تردید سال‌ها بردباری و استقامت این مادر مکرم در فراق فرزندان شهیدش و همراهی با همسر جانباز خویش، جلوه‌ای درخشان از ایمان، ایثار، وفاداری به آرمان‌های والای انقلاب اسلامی و الگویی ارزشمند برای نسل‌های آینده است.

اینجانب ضمن ابراز همدردی صمیمانه با خانواده معظم شهدا و بازماندگان گرامی، از درگاه خداوند متعال برای آن فقیده سعیده، رحمت و مغفرت الهی و همجواری با حضرت فاطمه زهرا (س) و برای بازماندگان محترم صبر جمیل و اجر

جزیل مسئلت می‌نمایم. پ

عباسعلی رضایی

مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران تهران بزرگ

یکی از قهرمان‌مردترین مردهای جهان

همچنین آقا محمد جواد، پسر بزرگ شهید ابوالفضل ابدام، در مصاحبه با خبرنگار پانا در مراسم تشییع، با غرور و قاطعیت خاطرنشان کرد: محمد جواد ابدام هشتم پسر شهید ابوالفضل ابدام. خدا و کیلی خیلی مرد بامعرفت و مهربانی بود. الانم که می‌بینید شهید شده و یکی از قهرمان‌مردترین مردهای جهان. اسرائیل و آمریکا، شما دو تا با خاک یکسان می‌شوید.

اخلاص و فعالیت‌های گسترده جهادی و گمنام

یک روحانی جهادی از دوستان شهید ابوالفضل ابدام در مصاحبه با خبرنگار پانا در مراسم تشییع، از اخلاص و فعالیت‌های گسترده جهادی و گمنام شهید گفت: من در یک ساله گذشته‌ای که شهید ابدام را باهاشون آشنایی داشتم و می‌شناختم، یکی ویژگی‌ای که خیلی چشمگیره و توجه بنده را جلب می‌کرد، این است که ایشان در کارهای زیادی که انجام می‌دادند و خیلی هم کار می‌کردند در بحث‌های فرهنگی و جهادی، هیچ موقع دنبال مطرح کردن خودشان نبودند. هیچ موقع [دنبال اینکه] در ویتترین قرار بگیرند، اسم و رسم خودشان را به نوعی برجسته کنند، نبودند و همیشه از دوربین و عکس و فیلم و اینها فراری بودند؛ به طوری که شما الان در سطح شهر نگاه می‌کنید از ایشان فقط یک عکس سه در چهار منتشر شده، با اینکه ایشان پای کار همه فعالیت‌های جهادی، موب‌ها، برنامه‌های فرهنگی بوده، ولی هیچ موقع نه عکسی ازش گرفته شده، چون دنبال این نبوده. اخلاص ایشان، گمنامی ایشان، مسأله‌ای است که باید برای همه ما درس زندگی باشد.

شهیدی دیگر از خانواده ابدام



رابطه پدر و پسر با سردار سلامی

مدتی است که برنامه «لاله خیز» از شبکه ۱ سیما پخش می شود. لاله خیز، روایت جنگ تحمیلی دوم (حملات رژیم صهیونیستی به ایران)، جنگ ۱۲ روزه ای است که موجب شهادت شماری از مقامات نظامی، دانشمندان هسته ای و مردم عادی از جمله کودکان کشورمان شد.

۱۹ تیر ۱۴۰۴، خانواده شهید ابوالفضل ابدام در برنامه لاله خیز حضور یافتند و از روش و منش شهید ابوالفضل ابدام صحبت کردند. گزیده ای از سخنان خانم زینب ابدام، خواهر شهیدان ناصر و ابوالفضل ابدام، در برنامه لاله خیز چنین است:

ما چهارتا خواهریم، دو تا برادر که دوتا شونم به شهادت رسیدند. ابوالفضل موقعی که عباس [شهید ناصر ابدام را در خانه غلام عباس یا عباس صدا می زدند] شهید شد، پنج سالش بود.

ابوالفضل خیلی تعزیه خوانی را دوست داشت. می آمد چادر مامان را بر می داشت، لباسهای تعزیه خوانی را می گرفت و می خواند، در پنج، شش سالگی. طرف ما هم که تعزیه خوانی زیاد بود. درست سر کوچه مان بود تعزیه خوانی. ما بالای پل زندگی می کردیم، تعزیه خوانها پایین پل بودند.

خط قرمزشم از همان اول، مادرم بود. وابستگی بیش از اندازه به مادرم داشت، خیلی. مادرم هم همین طور که الان اصلاً آرام و قرار ندارد مادرم. الان

هیچکس نمی تواند مادرم را آرام کند. هر کس از در داخل می آید، می گوید ماشین را سوار شوید، من را ببرید پیش ابوالفضل.

آقا ابوالفضل متولد سال ۱۳۶۵ بود، می شد ۳۹ سالش. شغل شان هم محافظ سردار شهید سلامی بودند و در کنار سردار به شهادت رسیدند.

با سردار سلامی، جوری با هم صمیمی بودند که هر کس از دور نگاه می کرد، انگار اینها پدر و پسر بودند. این قدر اینها با هم صمیمی بودند.



پدر من هنوز هم زنده است

آقا محمد جواد فرزند بزرگ شهید ابوالفضل ابدام در حالی که مدام اشک می ریخت و صورت کوچکش غرق اشک بود، در برنامه لاله خیز گفت: من یک دنیا بیشتر، بابا را دوست داشتم. بابا یک مردی بود که با یک جهان نمی شد، عوضش کرد. همیشه هم هر جا می رفت یک سخنی داشت، هر جا می رفت یا یکی بهش زنگ می زد، اینجوری می کرد، [می گفت]: حاجی دعا کن ما شهید بشویم.

خط قرمز بابام اینجوری بود، می گفت: مامان جون [مادرت] را اذیت نکنی ها؛ مامان جون را بشنوم اذیت کردی، جریمه ای برایت دارم.



دو هفته قبل از شهادت بابام را دیده بودم. امتحاناتم که تمام شد رفتیم شهرستان. یک روز ساعت ۹ صبح بود، دیدم مامان جونم (مادر بزرگم) نشسته روی مبل، تلویزیون را باز کرده. دیدم سردار سلامی، اینها شهید شدند. مامان جونم (مادر شهیدان ایدام) گریه می کرد زار زار که ابوالفضل من کجاست؟ ما سریع از میانه در آذربایجان شرقی ماشین گرفتیم و داشتیم می آمدیم تهران. همه اش داشتیم به گوشی بابام زنگ می زدیم. یک دفعه که من خواب بودم، مادر بزرگم زنگ زد، دید یک نفر برداشت. پرسید: پسر من شهید شده؟ مرد گفت: آرامش خودتان را حفظ کنید. پسران کنار ابی عبدالله است. واقعیت، من از مادر بزرگم نشنیدم پدرم شهید شده. در راه بودیم، یکی از دوستانم زنگ زد، به من گفت که ابدام تسلیت می گویم. گفتم: برای چی؟ گفت: بابات شهید شده. بابات جایش بهشته. اونجا من داشتم می مردم. [این جملات که با اشکهای شدید فرزند شهید ابراز گردیده، بسیار در فضای مجازی باز نشر شده است.]

پدر من یک آدمی بود که یک چیزی را می گفت، قبول می کردیم، چون خبره بود در زندگی. کلاً خانواده مشکل داشت به بابام می گفت. آدمی بود خیلی مهربان و خوب. حساس بود روی حجاب.

چرا بهش افتخار نکنم، وقتی شهید شده. چرا من افتخار نکنم...

البته پدر من هنوز هم زنده است...

شبها خیلی برایش دلتنگ می شوم. یک سری هم آمد در خوابم. انگار داخل باغ بود. یک طرف عکس عمویم بود، یک طرف هم عکس بابام. تا دیدم سریع از خواب پریدم. آرام شدم، اصلاً یک حس دیگری داشت.

پیکر بابا را هم دیدم. یک پیکری بود با پرچم ایران؛ اصلاً تا ۱۰ کیلومتری پیکر می رفتی، آرام می گرفتی. یک جوری بود پیکر.

سردار سلامی را خیلی می دیدمش. خیلی مهربان بودند، بیش از اندازه. خانه مان آمده بود. با هم دیگر بازی کردیم. با همدیگر گفتیم، خندیدیم.

من قبل از اینکه رژیم صهیونیستی به ایران حمله کند، بچه های غزه را دیدم، دلم به جوش می افتاد. اصلاً یک جوری می شدم. می گفتم: بچه شیرخوار، چرا باید برود زیر خاک. آن را که دیدم، فهمیدم ایران صد در صد اسرائیل را با خاک یکسان می کند. هر چند که آتش بس اعلام کردند. قراره که دوباره بزنند، غیر از این نیست؛ دشمنی مان با اسرائیل تمام نمی شود، تا آنها را با خاک یکسان نکنیم، ما آرام نمی گیریم.

هر چند بابا را زیاد نمیدیدمش، چون خیلی شیفتم بود، بابا را خیلی کم می دیدم، ولی اندازه یک دنیا ارزش داشت دیگر.



تو همیشه آماده پرواز بودی

دلنوشته همسر شهید ابوالفضل ابدام خطاب به همسر شهیدش که در برنامه لاله خیز توسط همسر شهید خوانده شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

کجایی ای دل بیقرارم؟ کجای این بهانه عطر آگین حرفها و بیانم؟
تو همیشه آماده پرواز بودی. چقدر زیبا، همان طور که آرزو داشتی پر کشیدی. می دانم، کاملاً حس کردم، دیدم، دیدم، دیدم که دیدی چگونه باورم قبول نداشت خبر نیامدنت را.

می دانم، من می دانم، من دیدم، من حس کردم که چگونه با اولین دیدار تو [در] معراج شهدا، خدا صبر زینبی به من عطا کرد.

ابوالفضل عزیزم! سلام مرا به ارباب مان، مولامان، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) برسان.

اراتمند شما. زهرای شما.

سنگ تمام گذاشتن برای شهدا

منتخبی از صحبت‌های خانم زهرا همتی همسر شهید ابوالفضل ابدام در برنامه لاله خیز چنین است:

۱۵ سال زندگی مشترک داشتیم با آقا ابوالفضل. پسر خاله ام بودند. [در کودکی] هم بازی هم بودیم. سه سال فاصله سنی مان است. بنده شهرستان بودم. آقا ابوالفضل بچه تهران بودند، بچه فلاح بودند. معمولاً کل تابستان را می آمدند

میانه، خانه مان. بازی هامون لج و لج بازی بود. آقا ابوالفضل تنها می آمدند. خاله ها در شهرستان بودند. ابوالفضل عزیز کرده همه بود. چون برادرش هم شهید شده بودند و تنها پسر بودند. خاله ها خیلی حواس شان به ابوالفضل بود. مخصوصاً مامان من. بعد از یک مدتی که ایشان بزرگ شدند و من هم بزرگ شدم، در خانواده های ما یک حد و حریمی بود که فامیلی که بزرگ می شود، دیگر کنار هم نمی رفتیم حتی برای احوال پرسی. تا رسید به مرحله خواستگاری. اول مامان، باباشون آمدند. ابوالفضل در دوره آموزشی سربازی بود. یک روزی دیدم که خودشان هم با مامان، باباشون آمدند. دیگه آن موقع رفتم کنارشان برای خوشامدگویی. دیدم وای چقدر با بچگی هایش فرق دارد. چند سال ندیده بودمش. چقدر خوش تیپ و خوشگل شده. چقدر قد بلنده. می گویند یک دل، نه صد دل واقعاً عاشق شان شدم. با هم ازدواج کردیم چون از نظر اعتقادی و... همدیگر را می شناختیم زیاد صحبت نکردیم.

این قدر دغدغه شغلی و کاری داشتند، خیلی خانه نبودند. خانه هم که بودند، در محل خیلی کارهای جهادی انجام می دادند. کارهای حوزه، پایگاه. بزرگ ترین کار ابوالفضل این بود که یادواره می گرفتند. خیلی یادواره شهدا می گرفتند. انرژی می گذاشتند، وقت می گذاشتند، نه تنها در محل و تهران، بلکه در دور افتاده ترین شهرستانها می رفتند، یادواره می گرفتند. در خانه مان سفره می انداختند، یادواره بگیریم. می گفتند: زهرا، می شود وقتی که در خانه یادواره می گیریم همه چیز عالی باشد، چیزی یکبار مصرف نباشد، مبادا غذای بیرون باشد، حتماً غذا،

غذای خانگی باشد. حتماً سفره، سفره خانه مان باشد، ظرفها، ظرفهای خودمان باشد، بیا سنگ تمام بگذاریم واسه شهدا. کلا حرف، حرف شهادت بود؛ عمل، عمل شهادت بود. همه کارهایش، همه کارهایش...



[در پاسخ به این سؤال که ابوالفضل در کنار شهید سردار حسین سلامی بودند که سالها در لیست ترور دشمنان قرار داشت و کارش خیلی خطرناک بود. با این دل نگرانی ها چه کار می کردید در این سالها:]

اگر بگویم اصلاً نگران نبودم، باورتان می شود. اصلاً نگران نبودم. من هر چقدر عاشق خود ابوالفضل بودم، هزار برابر عاشق شغل اش [پاسداری] بودم. خیلی شغل ابوالفضل را دوست داشتم. شغل مقدسی بود. مگر در این دنیا برای چی تلاش می کنیم؟ مگر به غیر از آخرت مان داریم تلاش می کنیم. چرا باید نگران می شدم؟ بیشتر سربه سرم می گذاشتند. من فکر می کردم سربه سرم می گذارند می گویند می خواهم شهید بشوم. پیشانی شان را می گذاشتند روی مهر، با خنده می گفتند: خدایا شهادت می خواهم. گفتم: آقا ابوالفضل، می دانی چرا شهید نمی شوی؟ چون با خنده می گویی. بهش گفتم: تمسخر گرفتی؟ گفت: ای، شما از کجا می دانی باید گریه کنی، شهید بشوی؟ گفت که خدا با خنده دستم را می گیرد، پر می کشم. آن موقع می دانی که خدا همه چیز را با گریه قبول نمی کند، با خنده هم قبول می کند. یک روزی بهم گفتند که دوست ندارم یک روزی زیرنویس کنند سر تیم حفاظتی حاج آقا سلامی شهید شده ها، ابدام شهید شده. دوست دارم بگویند خودش پر کشیده.

وقتی رفتم معراج، خیلی به حال ابوالفضل غبطه خوردم، خیلی. یک خاطره دیگری هم که بین خودم و خودشان بود، این بود که من یک پیشنهادی دادم، گفتم: آقا ابوالفضل، وقتی همه حلقه ازدواج شان را محکم و سفت

می چسبند، یادگاری، یادگاری، برای چی نگه می دارند؟ می شود من یک پیشنهاد بدهم؟ گفتند: بفرمایید. گفتم: من دوست دارم حلقه های مان را ببریم بیندازیم یکی شان را حرم حضرت ابوالفضل، یکی اش را حرم حضرت امام حسین (علیه السلام). گفت: آفرین، چقدر پیشنهادات خوبه، مگر کجا می خواهیم هزینه کنیم، مال مان را، حلقه های مان را، که ارزشمندتر از اینجا باشد. متأسفانه اجل مهلت نداد که با هم ببریم. به من سپردند که حلقه های مان را بدهیم حضرت باب الحوائج ابوالفضل و امام حسین برای مان نگه دارند. در آن دنیا می اندازیم دست های مان، دوباره می اندازیم انگشت های همدیگر. ان شاء الله این کار را می کنیم.

[ماجراهای آخرین دیدار و شهادت:] چهارشنبه شب بود و طبق معمول دنبال کارهای یک یادواره ای بود در شهرستان خلخال. شب با آن آقای که جلسه داشتند آمدند خانه، گفتند که فردا باید صبح زود بروم، زود بخوابم، من یک دوش بگیرم و بخوابم که فردا صبح زود بروم سر کار. معمولاً سه صبح می رفتند. اجازه نمی دادند من بیدار شوم، راهی شان کنم. چند باری بهشون گفتم که خیلی دوست دارم پا شوم بهتون صبحانه بدهم. گفت: اولاً که ۳ صبح وقت صبحانه خوردن نیست. دوم اینکه من می خواهم بروم سر کار، چرا شما را زابراه کنم.

من همیشه تنها دیدی که از رفت و برگشت سر کارش داشتم، شبانه در را باز می کردند، می آمدند داخل، شبانه هم می رفتند.

صبح روز پنجشنبه ساعت ۳ صبح بود، دیدم که دارند می روند. آرام گفتند: خدا حافظ. چراغ را روشن نمی کردند. ما را بیدار نمی کردند. گفتم: خدا پشت و پناهت. مثل همیشه رفتند. پنجشنبه شب، حاج آقا سلامی یک سخنرانی زنده ای داشتند. علیرضا [فرزند کوچک شهید] همیشه تا حاج آقا سلامی را می دیدند جلوی تلویزیون می نشستند که بابام را می خواهد نشان بدهد، الان بابام نشان می دهد. خیلی علیرضا نشست، خیلی دیگر نگاه کرد. بابا را نشان نداد. تماس گرفتم. گفتم که کجایی؟ با حاج آقا نیستین؟ علیرضا خیلی می خواهد شما را ببیند. گفت که نه، به علیرضا بگو من صبح حاجی را می خواهم ببرم نماز جمعه، بگویید آنجا من را ببیند. بعد خدا حافظی کردند و همین شد. آخرین خدا حافظی مان همین بود که من فردا بعد از ظهر می آیم، حاج آقا را می برم نماز جمعه، می آورم سر کار. به علیرضا بگو فردا من را ببین. [که بامداد جمعه شهید شدند].

محمد جواد، با مامان بزرگ، بابابزرگش شهرستان بودند. من و علیرضا خواب بودیم. خواهرم صبح خیلی زود تماس گرفتند. خیلی ترسیدم از این که خواهرم به این زودی چرا تماس گرفتند. گفتند: می دانی سردار سلامی را زدند. یک آن چشمم را باز کردم، چون معمولاً بی سر و صدا می آمدند آقا ابوالفضل، سویچ را آویزان می کردند از جاکلیدی. یک آن، آنجا را نگاه کردم که سویچ نیست. ابوالفضل نیامده. چون می آمد، می رفت اتاق جدا می خوابید که ما بیدار نشویم. دیدم سویچ شان نیست. بعد دو دستی زدم توی سرم. گفتم یعنی چه حاج

آقا سلامی را زدند؟ گفت: آره شهید شده، نمی دانی؟ دیگه، همان جا فهمیدم. چون ابوالفضل خودش می گفت می خواهم با خودش پر بکشم.

خواهرشان طبقه اول بودند. دویدم سراغ شان و گفتم بدو برویم. گفت: نه آرام باش، ما را الان راه نمی دهند آنجا. آنجا خیلی شلوغه. تا ما بخواهیم توضیح بدهیم کی هستیم، زمان می برد. با خواهر شوهرم دویدیم ناحیه محل [ناحیه مقاومت بسیج]. آنجا همه خودشان را از ما قایم کردند. می گفتند: فلانی جلسه دارد. ما مثلاً می گفتیم آقای علیخانی، یکی از دوستان صمیمی شان بود، مثل برادر بودند، ما می گفتیم با ایشان کار داریم. می گفتند: جلسه دارد، نمی توانند. بعد خواهرشان گفتند که من همه این آقایان را می شناسم، بگویید که من آمدم. بگویی که همسر آقای ابدام هم آمده اند، همه می شناسند. این سرباز جلوی در هم یک جوری ما را سرگرم مان می کرد. [می گفت:] شما بفرمایید، بنشینید. ما خیلی بیقرار بودیم. تا اینکه گفتم: نمی نشینم. کو آقای علیخانی، کو، کو مثلاً فلان دوستش، کو. بابا یک کلام، من می دانم شما می دانید. تا اینکه همه اینها دسته جمعی آمدند جلوی ما و گریه و لباس مشکی آقای علیخانی را بین همه اینها دیدم، کاملاً متوجه شدم. بعد وقتی بهشون گفتم بگویید، گفتند: آخه چی بگیم؟ آخه چی بگیم؟ بعد دیگه ما را تنها گذاشتند. ما هر چقدر دنبال اینها رفتیم، ما را در هر اتاقی تنهای مان گذاشتند. دیگه مطمئن شدیم و فهمیدیم و آمدیم خانه مان. وقتی آمدیم خانه مان، دیدیم یک سری از خواهرهایی که از حوزه و ناحیه با ما آمدند،

می خواهند خانه ما را جمع و جور کنند. می خواهند چایی دم کنند. خیلی لحظه سختی بود. خیلی سخت بود.

لبخند شهدایی

ادامه صحبت‌های همسر شهید ابوالفضل ابدام:

دوستانهای همسرم، همان لحظه به من می گفتند: ما در خدمتیم، ما هر کاری باشد، انجام می دهیم. دیگه با تمام بیقراریه‌ها تا شب، من تماس گرفتم با دوست شان همان آقای علیخانی. گفتم: این همه گفتیم که ما در خدمتیم، ما هر کاری بگویید انجام می دهیم. واقعاً الان یک کاری بگویم انجام می دهید؟ گفت: بفرمایید. گفتم: من را ببر پیش ابوالفضل. گفت: چشم. تا رسیدم معراج، دیدم تمام دوستانهای ابوالفضل، بچه مسجدی‌ها، هیئتی‌ها، همه آنجا هستند. وقتی پیکرش را دیدم آرام شدم.

ببینید، من صبح روز جمعه تا شب در خلوت خودم به خدا می گفتم: مرگ، خدایا منم مرگ را می خواهم زود؛ اما وقتی پیکرش را دیدم، آرامش خیلی خاص [گرفتم]. چون من ابوالفضل رانیدم، یک فرشته دیدم. ببینید، آقا ابوالفضل از ناحیه صورت زخمی بودند. شما خودتان فکر کنید با یک جنازه‌ای روبرو بشوید که زخمی باشد، شاید احساس ترس بهتون دست بدهد، شاید دوست نداشته باشید دوباره برگردید چهره‌اش را ببینید، اما من وقتی سمت راستش نشستم، سمت راستش سخت بود، وقتی زخم را دیدم، راغب شدم این زخمها را لمس کنم، این زخمها خیلی زیبا بود. خیلی خوشگل بود. [شهید ابوالفضل ابدام] همیشه به من

می گفتند که من خیلی بالا سر شهید رفتم زهرا، شهدا چرا می خندند به نظرت؟
می گفتم: من که نمی بینم، شما دیدی، دلایلش را بپرس از یکی. گفت: من از
خیلیها پرسیدم. می گویند: امام حسین را می بینند، حضرت ابوالفضل را می بینند
لحظه های آخر، می خندند. سمت چپش یک خنده عجیبی بود، متفاوت از سمت
راستش بود. من به محمد جواد یکبار گفتم: محمد جواد من خیلی دوست دارم
پسری مثل حاج قاسم داشته باشم. حاج قاسم با مادرشان یک عکسی دارند، دست
شان را انداخته اند دور گردن شان. تو هم به سن و سال حاج قاسم برسیها، زود نه،
یک پسری مثل حاج قاسم داشته باشم، پیر بشوم، عصا بگیرم دستم، بگویم من
پسری مثل حاج قاسم دارم، شهید شده. آقا ابوالفضل بهم گفتند: همچنین چیزی
دوست داری؟ منتظر محمد جواد نباش، خودم به آن مقام می رسانمت.

فرزندان شهدای اقتدار در وسط میدان حاضرند



مراسم اربعین شهدای اقتدار ایران در روز پنجشنبه ۱۶ مرداد ۱۴۰۴ با حضور مقامات کشوری و لشکری و اقشار مختلف مردم در شبستان اصلی مصلاي امام خمینی برگزار گردید.

امیر سرلشکر سید عبدالرحیم موسوی رییس ستاد کل نیروهای مسلح سخنان این مراسم بود که در بخشی از سخنانش خاطرنشان کرد: آنچه که جهان به چشم خود دیده است، این بود که ایران را نمی‌توان شکست داد؛ چرا که روح ملت از فرهنگ ایثار جان گرفته و در عقبه تاریخی خود قیام عاشورا و در پیش رو ظهور منجی عالم بشریت را دارد... شهدا نقش مهمی در ایجاد تمدن نوین اسلامی دارند و پیامد خون پاک آنها سند زنده‌ای شد بر اینکه این ملت توان مقاومت و تولید قدرت در سخت‌ترین شرایط و پیچیده‌ترین میدان‌ها را در اختیار دارد.

محمد جواد ابدام در این مراسم سخنگوی فرزندان شهدای اقتدار بود.

آقا محمد جواد از خاندان ایثار و شهادت است. عمویش ناصر ابدام در سال ۱۳۶۹ به شهادت رسید و به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور شناخته می‌شود. پدرش شهید ابوالفضل ابدام نیز از نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است که در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به همراه شهید سرلشکر سلامی و جمعی از سپاهیان اسلام به شهادت رسید.

آقا محمد جواد، پس از شهادت پدر عزیز و گرامی‌اش، با وجود سن بسیار پایین، سابقه بیان جملات فوق‌العاده پرشور و حماسی و مقتدرانه و دشمن‌شکن و

خط و نشان کشیدن برای صهیونیستهای غاصب و جنایتکار، را داشته است و کلیپ های آن منتشر گردیده است.

آقا محمد جواد در این مراسم هم به نمایندگی از تمامی فرزندان شهدای جنگ ۱۲ روزه متنی عظیم و پرمحتوا را با شور و صلابت هر چه تمام تر قرائت کرد که حرف دل تمامی فرزندان شهدای اقتدار در شرایط کنونی است.



متن کامل این بیانیه را که خانواده شهیدان ابدام در اختیار روزنامه کیهان قرار داده‌اند، از نظرتان می‌گذرانیم.

بسم رب الشهداء و الصدیقین

من محمد جواد ابدام فرزند شهید ابوالفضل ابدام محافظ سردار سرلشکر پاسدار حسین سلامی هستم که پدرم از نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است که همراه و همگام با شهید سلامی عزیز، «عند ربهم یرزقون» گردید.

من به نمایندگی از تمام فرزندان شهدای عزیز، با تمام غرور و افتخار می‌گویم: ما فرزندان شهدا افتخار می‌کنیم و بر خود می‌بالیم که پدرانمان میهمان اباعبدالله الحسین شدند و با شهادت و خون خود، پیروز جنگ با شقی‌ترین و خونخوارترین و جنایت‌کارترین رژیم تاریخ معاصر گردیدند.

رهبر عزیز ما پس از جنگ ۱۲ روزه، وظایف همگان را گوشزد کردند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حفظ اتحاد ملی و حفظ عزت و آبروی کشور.

ما فرزندان شهدا، تمام تلاش و کوشش خود را به کار خواهیم برد تا ان شاء الله بیشتر از دیگران برای وظایف ولایی‌مان در وسط صحنه حضور داشته باشیم و ادامه‌دهنده راه پدرانمان باشیم.

دشمن بداند با وجود خون شهدای اقتدار؛ باقری‌ها، سلامی‌ها، حاجی‌زاده‌ها، عباسی‌ها، تهرانچی‌ها، صدیقی صابرها؛ متولد خواهند شد.

من بسیار مفتخرم که عموی عزیزم شهید ناصر اِبدام سال‌ها قبل به شهادت رسیده بود و به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر توسط رهبر نامیده شده بود.

و اما کلام آخر. از زبان تمام فرزندان شهدا به ارباب‌مان سیدالشهدا: یا امام حسین، ما همانند رقیه سه ساله تو در خرابه‌های شام، دلتنگ پدران‌مان هستیم و به این امید که مادران‌مان قول دادند پدران ما با امام زمان رجعت خواهند کرد و امام زمان ما با سپاهی از شهدا خواهد آمد، پس دست‌های‌مان را بالا می‌بریم و با تمام وجود می‌گوییم: «اللهم عجل لولیک الفرج».

عظیم ترین و زیبا ترین و متعالی ترین شهادتها

کامران پورعباس نویسنده و پژوهشگر حوزه ولایت فقیه و شهدا، چنین از روحیه اعلا و فعالیت‌های گسترده شهید ابوالفضل ابدام یاد می‌کند:

اول از همه باید بگویم که به اعتقاد بنده، خداوند متعال عنایت ویژه‌ای به خانواده شهیدان ابدام نموده است و دو پسری که دارند، عظیم‌ترین و زیباترین و متعالی‌ترین شهادت‌ها روزی‌شان گردیده است.

شهید ناصر ابدام، پس از عمری حسینی زیستن، امام حسینی و با بدن ارباب‌ها همچون شهدای کربلا در راه امر به معروف و نهی از منکر که از جمله مهم‌ترین انگیزه‌ها و اهداف عاشورا است، به شهادت رسید و توسط ولی امر مسلمین جهان حضرت آیت الله خامنه‌ای به عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور» نامیده شد و شهرتی عظیم یافت. امتیاز دیگر آنکه مزار شهید ابدام در ردیف اول قطعه ۴۰ بهشت زهرا قرار دارد؛ در جوار صدها شهید گمنام. شهدای گمنام به حضرت زهرايي بودن معروف هستند.

شهید ابوالفضل ابدام نیز پس از عمری خدمت به شهدا و ادامه راه شهدا و شهدایی زیستن و مجاهدت در لباس مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سرانجام در کنار شهید سردار حسین سلامی که به اعتقاد بنده یکی از مخلص‌ترین و انقلابی‌ترین و مقتدرترین و استکبارستیزترین سرداران سپاه هستند، به شهادت رسیدند؛ آن هم به صورت مستقیم به دست تروریست‌ترین، خونخوارترین، غاصب‌ترین و منفورترین رژیم دنیا (رژیم صهیونیستی). علاوه بر اینها شهید ابوالفضل ابدام، جزو نخستین شهدای جنگ ۱۲ روزه است که در دقایق نخست جنگ به

شهادت رسیده است و با توجه به آنکه نثار خون شهدا یکی از مهمترین عوامل پیروزی ایران در حماسه جنگ ۱۲ روزه بود، به این ترتیب می‌توان گفت که شهید ابوالفضل ابدام یکی از طلایه‌دارن و پیشتازان عرصه پیروزی غرورآفرین جمهوری اسلامی ایران بر رژیم اشغالگر قدس و شیطان بزرگ آمریکا در جنگ ۱۲ روزه است. امتیاز دیگر آنکه شهید ابوالفضل ابدام در روز پنجشنبه ۵ تیر ۱۴۰۴ تشییع و خاکسپاری گردید و شب اول قبرش مقارن با شب اول محرم و اولین شب جمعه پس از خاکسپاری‌اش مقارن با شب هشتم محرم که به روز حضرت علی اکبر(ع) معروف است، بود.

رفاقت شهدایی

کامران پورعباس چنین ادامه می‌دهد:

حال پردازیم به نحوه آشنایی بنده با شهیدان ابدام.

آشنایی بنده با شهید ابوالفضل ابدام به سال ۱۳۹۷ بر می‌گردد و در واقع کاملاً شهدایی به هم وصل شدیم و هر روز هم شهدایی‌تر، دوستی و همکاری‌مان ادامه پیدا کرد و عمیق‌تر و مستحکم‌تر گردید. آشنایی و اتصال ما به واسطه بردار شهیدش ناصر ابدام بود. ماجرا از این قرار بود که یکی از اقوام‌مان که در جریان قرار داشت که در کارهای شهدایی فعالیت دارم و برای روزنامه کیهان هم مقاله و گزارش شهدایی تهیه می‌کنم، چندین بار به اصرار تأکید کرد که در مورد شهید ناصر ابدام هم کار کنم. تحقیقی در فضای مجازی در مورد شهید ناصر ابدام انجام دادم و مشتاق به کار بر روی زندگینامه شهید گردیدم اما راه ارتباطی با خانواده

شهید نداشتم. موضوع را با یکی از همکاران فرهنگی که تعامل گسترده‌ای در فعالیتهای جهادی و شهدایی با بنده داشت، در میان گذاشتم. وی موفق شد شماره همراه آقا ابوالفضل را برایم پیدا کند. پیامکی فرستادم با این مضمون که شما برادر شهید ناصر ابدام هستید؟ به محض ارسال پیامک، بلافاصله آقا ابوالفضل تماس گرفت و سوابق و فعالیتهایم و علاقه به کار بر روی زندگینامه شهید ناصر ابدام را مطرح کردم. این گفت‌گوی ما منجر به این شد که قراری گذاشتیم برای مصاحبه حضوری.

یکی از مهمترین ویژگیهای شهید ابوالفضل ابدام، حُسن خلق، خوش برخورد بودن، خاکی بودن، فروتنی و اخلاصِ استثنایی و کم‌نظیرش بود. وقتی در موعد مقرر، سر قرار رفتم برای مصاحبه حضوری، دیدم آقا ابوالفضل با یک ظاهر بسیار ساده و خودمانی در یک ساختمان نیمه‌کاره چند طبقه که در جریان ساخت و ساز قرار داشت، به تنهایی پذیرایم شدند. ظاهراً مشغول ساخت و ساز بودند و سرشان بسیار شلوغ بود اما با این وجود از صحبت در مورد برادر شهیدشان استقبال کرده بودند و در آن شرایط در یکی از طبقات ساختمان و بدون زیرانداز، ساده و بی‌تکلف نشستیم و ایشان بسیار با حوصله تمام زندگینامه برادر شهیدشان را که از بزرگ‌ترهای‌شان شنیده بودند، برایم شرح دادند و بنده هم روی کاغذ یادداشت کردم و گزارشی برای روزنامه کیهان ارسال کردم.

این گزارش با عنوان «فقط برای امام حسین (ع) گریه می‌کرد» در صفحه فرهنگ و مقاومت در شهریورماه سال ۱۳۹۷ منتشر گردید.

این آشنایی و همکاری و گزارش، سرآغازی بود بر یک دوستی و همکاری و تعامل شهدایی عمیق و طولانی که تا شهادت آقا ابوالفضل ادامه پیدا کرد و ان شاء الله پس از شهادت ایشان تا ابد نیز تداوم یافته و جاودانه گردد. از آن سال تا سال ۱۴۰۳، هر سال به مناسبت شهادت ناصر ابدام، گزارشی در کیهان منتشر کردیم که همگی با همکاری و تأیید محتوای شهید ابوالفضل ابدام محقق گردیده است.

شهید ناصر ابدام در مسجد و حسینیه یوم الغدير و هیأت و پایگاه بسیج آن که واقع در منطقه ابوذر تهران است، فعال بود. امام جماعت این مسجد حجت الاسلام پناهیان پدر حجج اسلام احمد و علیرضا پناهیان بود و علاوه بر پدر، این دو بزرگوار نیز در آن برهه به این مسجد می آمدند. در گزارشهای منتشر شده، خاطرات آقا ابوالفضل از حجج اسلام پناهیان را هم درج کرده بودیم اما در سال ۱۴۰۰، توفیقی دست داد و با پیگیریها و هماهنگیهای آقا ابوالفضل، یک مصاحبه مفصل تلفنی با حجت الاسلام احمد پناهیان انجام دادم که مطالب مهمی هم گفتند که حاصل آن در گزارشی با عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر که جوانانی را متحول کرد» در اواخر شهریورماه ۱۴۰۰ در روزنامه کیهان منتشر شد.

یکی از فعالیتهای بنده، برگزاری مسابقات فرهنگی بصیرتی، عمقی و اثرگذار و متفاوت از سایر برنامههای مشابه است. در این مسابقات، متن یا کتاب انتخاب شده، عمقی و جذاب و اثرگذار انتخاب شده و سیاستها و تمهیدات مکملی

نیز در این راستا اتخاذ گردیده است و بخشی از سئوالات مسابقه نیز بصورت تشریحی و دلیلی و دلیلی در نظر گرفته شده‌اند تا منعکس کننده عمق و اثرگذاری برنامه باشند. نتایج نیز تا به حال حیرت‌انگیز و کم‌نظیر بوده است و هزاران نفر در دلیلی‌های‌شان برای مسابقات نوشته‌اند که با مطالعه منبع مسابقه بسیار متحول گردیده و تغییرات و اتفاقات کیفی عظیمی را تجربه کرده‌اند.

اکثریت این مسابقات بصورت غیرحضوری بوده و از بیش از یکصد شهر و روستا در سراسر کشور در آن شرکت کرده‌اند و هزاران دلیلی‌ها داریم که محصول این مسابقات هستند، در مورد اثرگذاری و متحول شدن در اثر مطالعه منبع مسابقه. یکی از مسابقات بصیرتی که مکرراً و با همکاری شهید ابوالفضل ابدام در طول سالهای مختلف برگزار کرده‌ام و تقریباً بیشترین بازخورد را هم گرفته‌ام، مسابقه زندگینامه شهید ناصر ابدام با محوریت پی‌دی‌اف بود که شامل گزارشهای مختلف کیهان در مورد شهید ناصر ابدام است. اظهارنظرها و دلیلی‌های متعددی که از مطالعه کنندگان زندگینامه شهید ناصر ابدام از راههای مختلف و از سراسر کشور اخذ گردیده است، حکایت از اثرگذاری عمیق و متحول کننده بودن زندگینامه و مرام حسینی و انقلابی شهید ابدام دارد. متنها و دلیلی‌های متعددی در طول سالهای مختلف جمع‌آوری شده که بسیاری از آنها در روزنامه کیهان هم منتشر گردیده است.

یکی از این مسابقات بصیرتی با موضوع زندگینامه شهید ناصر ابدام، در سال ۱۴۰۰ در شهرک طالقانی اسلامشهر از سوی مسجد و پایگ بسیج آن برگزار

گردید که شهید ابوالفضل ابدام در این مسابقه نیز همکاری صمیمانه‌ای داشت. اختتامیه این مسابقه در یادواره‌ای به مناسبت حماسه ۹ دی در مسجد امام مهدی (عج) در شهرک طالقانی اسلامشهر برگزار گردید که سخنرانی مراسم را آقا ابوالفضل عهده‌دار گردیدند و بسیار سوزناک و دردناک و با جزییات دقیقی ماجرای شهادت عاشورایی و اربا اربا شدن بردار شهیدشان را روایت کردند به گونه‌ای که حاضران در مجلس بسیار منقلب شدند و شوری عظیم بر پا گردید. شهید ابوالفضل ابدام برای این مراسم، خودشان با ماشین شخصی و بدون تشریفات آمدند و شور عاشورایی و شهدایی بر پا کردند و باز خودشان بدون تشریفات مراجعت کردند.

بنده شغل اصلی‌ام دبیری است و در یک منطقه نسبتاً محروم در شهرستان بهارستان در استان تهران، تدریس و فعالیت فرهنگی دارم و هر سال مسابقات بصیرتی زیادی با موضوعات سیرت معصومین و شهدا برگزار می‌کنم که همواره زندگینامه شهید ابدام هم یکی از مسابقات بوده که بازخورد و اثرگذاری فوق‌العاده‌ای هم داشته است. در سال ۱۴۰۲، تصمیم گرفتم در دهه فجر برنامه‌ای شهدایی در نمازخانه مدرسه برگزار کنم و از شهید ابوالفضل ابدام دعوت کردم تا روشنی بخش مراسم‌مان باشند. ایشان باز بدون تکلف و شخصاً حضور پیدا کردند. تعدادی از دانش‌آموزان را که بالغ بر صد نفر بودند به نمازخانه مدرسه بردم و شرح حال مختصری از شهید ناصر ابدام برای‌شان گفتم. آقا ابوالفضل تماس گرفت و گفت دم در مدرسه هستم که گفتم وارد شوید و سمت چپ به نمازخانه بیایید. ساده و

بی تکلف و حتی بدون استقبال وارد شدند و مجلس شهادی را به ایشان سپردم. ایشان باز شور عاشورایی و کربلایی بر پا کردند و زندگینامه و ماجرای شهادت برادرشان را با جزییات سوزناکش شرح دادند. در انتهای مراسم، لوح تقدیرهای نفرات برتر توبت اول (معدل‌های بالا) و لوح تقدیرها و جوایز چندین مسابقه بصیرتی شهادی از جمله مسابقه زندگینامه شهید ناصر ابدام با دستان مبارک ایشان اهدا گردید. بعد از پایان مراسم، گفتم: اگر مایلید لوح تقدیرها را امضا هم بکنید و ایشان لوح‌های زیادی را امضا کردند و با بچه‌های تقدیر شده، عکسهای یادگاری دسته‌جمعی انداختند.

با رسیدن زمان زنگ تفریح اول، یادواره شهادی ما هم به پایان رسید و عده‌ای از بچه‌ها به حیاط رفتند. چون ما شیفت بعدازظهری بودیم، هر روز نمازجماعت داشتیم و بچه‌های نمازخوان شرکت می‌کردند. به آقا ابوالفضل پیشنهاد دادم پیش نمازی را هم عهده‌دار گردند و نمازجماعت را با بچه‌ها به ایشان اقتدا کرده و خواندیم. بعد از نمازجماعت، گفتم که اینها بچه‌های نمازخوان هستند، در مراسم چند کلاس را کامل آورده بودیم و از همه نوع قشر و اخلاقی بودند، حالا اینها که مانده‌اند بچه‌های متدین و نمازخوان و خاص هستند، اگر صحبت خاصی دارید، بگویید. ایشان هم از اهمیت والا و جایگاه ویژه احترام به پدر مادر برای‌شان سخن گفتند و بچه‌ها را سفارش به احترام ویژه به والدین کردند.



بنده فقط دو بار شهید ابوالفضل ابدام را زیارت کردم، یکبار در مصاحبه اول در منزل نیمه سازشان و بار دوم در یادواره شهدا در مدرسه مان؛ اما ایشان بسیار مجدانه و مشتاقانه پیگیر کارهای شهدایی با محوریت برادر شهیدشان بودند و دهها بار تلفنی صحبت کردیم. در اکثر موارد در پایان صحبتها می گفتند حاجی دعا کن ما هم شهید بشویم. یکبار گفتم: آخه زن و بچه داری. در پاسخ گفت: زن و بچه هم خدایی دارند. یکبار هم گفتم بنده دوست دارم شهادت ویژه باشد مثل شهید حاج قاسم سلیمانی. ایشان سالهای طولانی رسالت شان را در جنگ تحمیلی و بعد از آن، در مبارزه با تکفیرها در منطقه و نابودی شان انجام دادند و فعالیتهای اثرگذار متعدد دیگری هم در سطح گسترده داشتند و پس از جریان سازیهای پر بار و پربرکت مختلف به شهادت رسیدند. آقا ابوالفضل به این مضمون ابراز داشتند که باشه هر جوری می گویی، فقط دعا کن شهید بشوم.

به اعتقاد بنده همین اتفاق هم افتاد و ایشان بعد از یک عمر فعالیتهای جهادی و شهدایی و اثرگذاریها و جریان سازیهای عظیم به شهادت رسیدند.

یکی از دغدغه های مهم ایشان، چاپ کتابی در مورد شهید ناصر ابدام بود. آقا ابوالفضل بسیار اظهار تعجب می کردند که برادرشان با این شهرت زیادی که دارند، چرا هنوز کتابی در موردشان منتشر نشده است. به فاصله کوتاهی قبل از شهادت شان، متن جامعی در مورد زندگینامه شهید ناصر ابدام تهیه کردم و بعد از تأیید محتوا توسط شهید ابوالفضل ابدام، برای انتشارات جهت چاپ در قالب کتاب، فرستادم که چند روز مانده به عید نوروز ۱۴۰۴، مسئول انتشارات اعلام کرد

متن توسط کارشناسان تأیید شده و سال بعد در مسیر چاپ قرار می‌دهیم و این دغدغه و رسالت شهید ابوالفضل ابدام هم در آخرین ماه‌های قبل از شهادت‌شان، گام‌های اساسی‌اش برداشته شد.

مشیت الهی بر این قرار گرفت که مراحل پایانی چاپ کتاب بعد از شهادت ابوالفضل ابدام انجام شود و همین امر باعث شد تا سعادت و توفیق نصیب مان گردد تا در این کتاب ادای احترامی هم به شهید ابوالفضل ابدام نماییم و در مورد زندگینامه و فعالیت‌های جهادی و شهدایی‌اش مطالبی را بگنجانیم و به این ترتیب بر نورانیت کتاب افزوده شد و از سوی دیگر حاصل کار کتابی شهدایی گردید که صاحب و مالک حقیقی و اصلی و معنوی آن شهیدی عزیز و گرامی است. ان شاء الله با چاپ این کتاب، عنایت شهدا بیش از پیش شامل حالمان گردد. ان شاء الله همگی ما ادامه دهنده شایسته و راستینی برای شهیدان اسلام و انقلاب اسلامی ایران باشیم.

زندگی برای رضای خدا

چند سالی است که سلسله مراسمهای آبروی محله با محوریت موسسه فرهنگی شهیدانه در فضای باز و غالباً روبروی منازل شهدا برگزار می شود. پس از جنگ ۱۲ روزه نیز این مراسمها مقابل منزل شهدای اقتدار برپا گردید.

۳۱ تیرماه ۱۴۰۴، مراسم آبروی محله، مقابل منزل شهیدان ابدام در شهرستان بهارستان در استان تهران برگزار گردید. پدر شهیدان ابدام در این مراسم در بخشی از صحبت هایش نکته مهم و بنیادین و طلایی را خاطرنشان کرد که کلید رستگاری و بلندمرتبه شدن تمامی انسانها از یک سو و پایه و اساس و زیربنای پرورش شهیدان ابدام و عاقبت بخیری و بلند آوازه شدن شان بوده است.

پدر شهیدان ابدام در این مراسم گفت:

ببینید برادرها، خواهرها، مردم، همه. کار به رضای خدا نباشد، این زندگی، مملکت، دنیا، به درد نمی خورد، فقط به رضای خدا. اینها [شهیدان ابدام] را کی می برد بالا، خدا می برد. کار برای رضای خدا باشد فقط. خدا می گوید: تو مرا یاری کن، منم تو را یاری می کنم. هر جایی که می خواهی بروی، من می برمت.



شهدا، قهرمانان عرصه کسب رضای الهی

شهدا، قهرمانان عرصه کسب رضای الهی هستند و خاطرات زیادی از اخلاص و در پی رضای الهی بودن شهدا وجود دارد. به عنوان نمونه شهید ابراهیم هادی، صحبتها و عملکرد درخشان و منحصر بفردی در این عرصه دارد.

ابراهیم هادی شهید گمنام حضرت زهرایی است که فرمانده گروه چریکی شهیداندرزگو در جنگ تحمیلی بود که اول اردیبهشت سال ۱۳۳۶ متولد شد در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

ابراهیم ارادت خاص و عجیب و ویژه ای به مادر سادات داشت و بیشتر خواسته هایش را از حضرت فاطمه زهرا می گرفت. به همه بسیجی ها می گفت: ایشان را مادر صدا کنید. در جبهه، توسل های ابراهیم بیشتر به حضرت صدیقه طاهره بود و همیشه روضه حضرت را می خواند. می گفت: «بعد از تو کل به خدا، توسل به حضرات معصومین مخصوصاً حضرت زهرا (سلام الله علیها) کارسازه». آرزو داشت مثل حضرت زهرا گمنام بماند و همان طور هم شد و پیکرش بعد از شهادت کشف نشد. در قطعه ۲۶ بهشت زهرا، سنگ یادبود نمادینی برای شهید ابراهیم هادی بر روی مزار یکی از شهدای گمنام نصب شده است و بر روی آن، این عبارت نوشته شده است: «به یاد همه شهدای گمنام که مثل مادر سادات قبر و نشانی ندارند.»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ



خاطرات خانواده، دوستان و هم‌زمان شهید ابراهیم هادی در کتابی با عنوان «سلام بر ابراهیم» چاپ شده است. دل‌نوشته‌هایی که بسیاری از خوانندگان این کتاب پس از مطالعه آن نوشته‌اند و از راه‌های مختلف منتشر شده است، حکایت از آن دارد که بسیار تحت تأثیر قرار گرفته و به‌طور معجزه‌آسایی متحول گردیده‌اند.

از ویژگی‌های ابراهیم این بود که معمولاً کسی از کارهایش مطلع نمی‌شد. بجز کسانی که همراهش بودند و خودشان کارهایش را مشاهده می‌کردند. اما خود ابراهیم جز در مواقع ضرورت از کارهایش حرفی نمی‌زد و همیشه این نکته را اشاره می‌کرد که: «اگر کار برای رضای خداست، گفتن نداره» و یا: «مشکل کارهای ما اینه که برای رضای همه کار می‌کنیم، بجز خدا».

عبارت اخیر به سان شاه‌بیتی است که بسیار توسط دوستان واران شهید ابراهیم هادی در نظر قرار گرفته و یکی از نکات کلیدی و طلایی و بسیار مهم کتاب سلام بر ابراهیم است که متحول‌شدگان در اثر مطالعه کتاب به تبعیت از شهید، سرلوحه اعمال‌شان قرار داده‌اند.

شهیدان ابدام نیز به تصریح پدر گرامی‌شان، به خاطر کار برای رضای خدا بالا رفتند و اوج گرفتند و بلندمرتبه گردیدند.

**شهدا،
بزرگ‌ترین قهرمانان
و الگوهای زنده
کشور ایران**

حُسن ختام این مجموعه، سخنان فوق‌العاده ارزنده و ارزشمند رهبر شهید انقلاب اسلامی و همچنین صحبت‌های مادر گرامی و گرانقدر شهیدان اِدام است.

شهدا زنده اند

مادر گرامی شهیدان اِدام از زنده بودن شهدا و حاجت گرفتن از فرزند شهیدش ناصر می گوید:

«بنده وقتی با مشکلی مواجه می‌شوم به پسرم توسل می‌کنم و از او می‌خواهم برای ما دعا کند. یک بار که پدر شهید بیمار شده بود و به دلیل عوارض موج‌گرفتگی سردرد شدید داشت، طوری که نمی‌توانست استراحت کند؛ به غلام عباس گفتم: پسر! تو را قسم می‌دهم به نامت، دست به دامن حضرت عباس شو و سلامتی پدرت را بخواه. این دعا به اجابت رسید و هم‌سرم ساعت‌ها بدون سردرد توانست آرام بخوابد.»

شهدا، بندگان خاص و برگزیده خدا

مادر شهید خاطرنشان می‌نماید:

«هیچ وقت فکر نمی‌کردم که غلام عباس شهید شود، چون جنگ تمام شده بود و تصورم این بود که هر کسی که به میدان جنگ برود شهید می‌شود، اما میدان جنگ پسرم در دفاع از حریم زنان در همین شهرمان بود. خدا بندگان خاص خودش را برای شهید شدن انتخاب می‌کند و هر کسی لیاقت شهید شدن ندارد.»

من از این بابت خوشحال هستم که فرزندم توفیق شهادت داشته است و خدا را شاکرم که توانسته‌ام فرزندی تربیت کنم که به سجایای اخلاقی و اعتقادی آراسته شده بود و در نهایت هم جان خودش را در راه اقامه معروف الهی داد.»

جوانان در مسیر شهدا باشند

مادر شهید مایه شادی و خشنودی دلش را چنین اعلام می‌نماید:

«خونهای زیادی پای اسلام ریخته شد. از زمان صدر اسلام تا امروز برای زنده بودن این دین خون و جان دادیم.

چه جوانهایی که برای حفظ دین جانشان را در راه خداوند دادند. آنها حق را پیدا کردند و رفتند.

امروز مسئولیت سنگینی بر عهده ما است تا از این خون محافظت کنیم.

من فرزندم را در این راه دادم و توقع دارم که جوانان در مسیر شهدا باشند.

چیزی که دلم را شاد می‌کند، همین است.»

شهدا قهرمان کشورند

رهبر شهید انقلاب اسلامی امام خامنه‌ای در دیدار با خانواده‌های شهدا در سال ۱۴۰۲ در مورد بزرگ‌ترین قهرمانان کشور بودن و عالی‌درجه‌بودن شهدا فرمودند:

«شهدا قهرمان کشورند؛ قهرمانهای کشور ما شهدا هستند؛ بالاتر از شهدا ما هیچ قهرمانی نداریم؛ اینها هستند که در دشوارترین میدانها مبارزه کردند و توانستند به عالی‌ترین درجات برسند و توانستند دشمن را شکست بدهند؛ اینها قهرمانند. ... شهدای ما همه قهرمانند. ...

عزیزان من! آن چیزی که خیلی مهم است - و این کلمه‌ی آخر من است که عرض می‌کنم - [این است که] فرزندان شما، شهیدان شما، در یکی از حسّاس‌ترین مقاطع تاریخ کشور، سرنوشت کشور را عوض کردند؛ در یکی از حسّاس‌ترین مقاطع. انقلاب اسلامی رخ داد تا کشور را که داشت به سرعت به سمت درّه‌ی انحطاط اخلاقی و دینی و سیاسی پیش می‌رفت حفظ کند و حفظ کرد، بعد دشمن حمله‌ی نظامی کرد و این جوانها بودند که رفتند ایستادند هشت سال مقاومت کردند، کشور را نجات دادند؛ بعد، در طول این زمان تا امروز، در فتنه‌های مختلف، در آشوب‌افکنی‌های مختلف، در نوع متنوع حملات دشمن، جوانها سینه سپر کردند، تعدادی از اینها به شهادت رسیدند - مثل همین حوادثی که در این سال گذشته یا سالهای گذشته اتفاق افتاد - توانستند این کشور را حفظ کنند. سرنوشت کشور را اینها به سمت سربلندی کشاندند. امروز کشور ما سربلند است؛ جوانها این کار را کردند، شهدای شما این کار را کردند. امثال ماها نمی‌توانیم ادّعا کنیم که ما فلان اقدام را کردیم، فلان حرکت را کردیم؛ نه، اگر فداکاری این جوانها نبود، هیچ اتّفاقی برای این کشور نمی‌افتاد و می‌رفت به طرف درّه‌ی سقوط؛ آن که مانع شد، جوان شجاع و مؤمن و متدیّن و انقلابی و فداکار بود که توانست این کار مهم را انجام بدهد. این جوانهای ما توانستند کشور را از تهدیدها و از خطرهای عبور بدهند؛ توانستند کشور ما را از خطرهای بزرگ نجات بدهند، از تهدیدها عبور بدهند، خیلی از تهدیدها را به فرصت تبدیل کنند.» ۱۴۰۲/۰۴/۰۴



تأکید رهبر انقلاب بر نقش خانواده‌های شهدا
در زنده نگه داشتن یاد شهیدان و الگوسازی برای جوانان

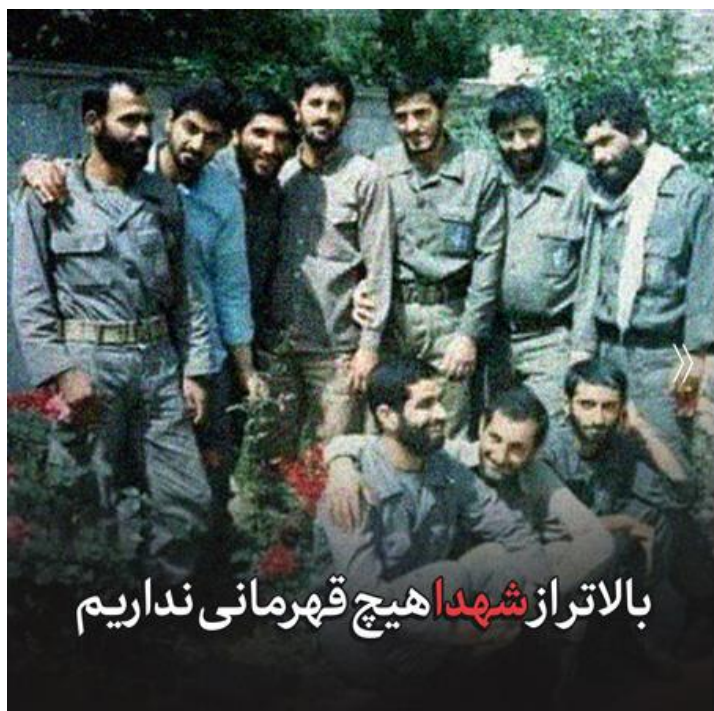
شهدا سرنوشت ایران را عوض کردند

۱۴۰۲/۰۴/۰۴
KHAMENEI.IR



#تیتربیک

بیانات رهبر انقلاب در دیدار خانواده‌های شهدا



بالاتر از شهدا هیچ قهرمانی نداریم

شهدا قهرمان کشورند؛ قهرمانهای کشور ما شهدا هستند؛ بالاتر از شهدا ما هیچ قهرمانی نداریم؛ اینها هستند که در دشوارترین میدانها مبارزه کردند و توانستند به عالی‌ترین درجات برسند و توانستند دشمن را شکست بدهند؛ اینها قهرمانند. یاد قهرمانها را همه‌ی ملت‌ها گرامی میدارند، مخصوص ما نیست؛ گاهی در یک ملتی یک نفر به عنوان قهرمان شناخته میشود، خاطرات او، جزئیات او، زندگی او برای مردم اهمیت پیدا میکند. شهدای ما همه قهرمانند؛ یاد اینها اهمیت دارد. رفتار شهیدان چگونه بوده؟ این را پدرمادرها و همسرها میتوانند بگویند؛ اینها الگو میشود.



بیانات رهبر انقلاب
در دیدار خانواده‌های شهدا

۱۴۰۲/۰۴/۰۴
KHAMENEI.IR

رهبر انقلاب در این دیدار در مورد الگوی زنده بودن شهدا فرمودند:

«چه آنهایی که در دفاع مقدس شهید شدند، چه آنهایی که شهدای امنیتند و در مرزها به شهادت رسیدند، چه آنهایی که در این چند سال اخیر برای دفاع از حرم رفتند و از حرم عتبات عالیات دفاع کردند، از حرم حضرت زینب دفاع کردند، اینها از بهترین تعلقات و شیرین ترین تعلقات خودشان گذشتند، پا گذاشتند روی تعلقات خودشان و رفتند. اینها همه الگویند؛ جوان احتیاج به الگو دارد و اینها الگوهای زنده کشور ما و جوانهای ما محسوب می شوند؛ یاد اینها باید زنده بماند.» ۱۴۰۲/۰۴/۰۴

ستارگان نورانی

در مورد قهرمان و عالی درجه بودن شهدا باید گفت که خاطراتی که از بسیاری از شهدا به ویژه شهدای شاخص نقل شده است، حکایت از سیرت و ویژگی های نورانی و در حد اعلا از شهدای والامقام دارد که نشان می دهد این ستارگان آسمان انقلاب اسلامی به قول معروف ره صدساله را یک شبه پیموده و آن چه را که عارفان بعد از سالهای طولانی رنج و ریاضتهای خاص و طاقت فرسا ممکن است به آن دست یابند، شهدا فراتر از آن را در مدتی کوتاه و اغلب در عنفوان جوانی کسب نموده و به قهرمانانی عالی درجه تبدیل گردیده اند که سرنوشت کشور را عوض نموده اند.

الگو و زنده و جاویدان بودن شهدا

در مورد الگوی زنده بودن شهدا باید گفت که شهدای ما شاگردان ممتاز مکتب معصومین و به ویژه اباعبدالله الحسین هستند که هم ایشارگری و از جان گذشتگی شان در راه دین و میهن الگوی ایرانیان و جهانیان است و هم ویژگی ها و کرامات شان الهام بخش همگان.

شلوغ بودن گلزارهای شهدا و برگزاری بزرگداشتها و یادواره های شهدای متعدد، حضور گسترده و پرشور مردم در تشییع شهیدان، آذین بخش همه محافل بودن تصاویر و نام و یاد شهدا، صحبتها و دلنوشته های متعددی که در مورد تأثیرپذیری عمیق و الگو گرفتن از روش و منش شهدا مکرر در مکرر از راههای مختلف منتشر گردیده است و به ویژه ماجراهای بسیار و بیشمار و متواتر و در عین حال شگفت انگیزی که از نتیجه گرفتن از توسل به شهدا و معجزات و گره گشاییهای شهدایی و درمان دردها و بیماریها و رفع مشکلات و ناممکن ها نقل گردیده است که مصادیق قطعی و روشن و انکارناپذیر زنده بودن شهدا هستند و... همه و همه حکایت از زنده و الگو و الهام بخش بودن شهیدان دارند و البته وعده الهی در مورد زنده و جاویدان بودن شهدا هم از همه اینها بالاتر و اعلا تر است که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (سوره

آل عمران، آیه ۱۶۹)

رهبر شهیدمان، قهرمانی بزرگ و الگویی زنده و جاویدان

و سرانجام رهبر عزیزمان امام سید علی خامنه‌ای نیز مصداق فوق العاده درخشانی از این سخنان شان گردیدند و بعد از عمری مجاهدت خالصانه در راه اسلام و انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و در مسیر نورانی دفاع از مظلومان و مستضعفان جهان و مبارزه با استکبار جهانی به سرکردگی آمریکای جهانخوار و صهیونیستهای غاصب و تروریست و کودک کش و پس از عمری شهیدانه زیستن و عرض ارادت به شهدا و آرزوی شهادت، در خط مقدم مبارزه با استکبار جهانی به همراه اعضای خانواده شان و به همراه جمعی از فرماندهان و مسئولان و مردم در نخستین روز جنگ رمضان به مقام عظمای شهادت نایل گردیدند و خون شان به همراه مجاهدت های مردم مبعوث شده پشتوانه پیروزی عظیم و آشکار و غیر قابل انکار جمهوری اسلامی ایران در جنگ رمضان بر محور کفر و نفاق جهانی گردید.

رهبر شهیدمان، ستاره ای کم نظیر و نورانی و یکی از بزرگ ترین قهرمانان کشور و جهان و الگویی زنده و جاویدان گردیدند و راه شان با پرچمداری جانشین راستین و بر حق شان امام سید مجتبی خامنه‌ای با قدرت هر چه تمام تر ادامه یافت.



به امید پیروزی نهایی جبهه حق بر باطل

ان شاء الله خون رهبر شهیدمان و تمامی شهدای اسلام و انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران زمینه ساز پیروزی نهایی جبهه حق بر باطل خواهد گردید که:

«جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (سوره اسراء، آیه ۸۱)

درود می فرستیم بر تمامی شهدای راه حق و حقیقت و سلامتی و تعجیل در ظهور آقا و مقتدای مان و امام زمان مان حضرت حجه بن الحسن العسکری را از درگاه ایزد منان خواستاریم:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره نور، آیه ۵۵)



امنیت کشور مرهون صبر خانواده‌ها و خون شهداست

۱۳۹۵/۴/۵



یکی از ابزارهای توسل به پروردگار،
توجه به ارواح مطهر شهیدان است.

یعنی اگر می‌خواهیم توسل بجوئیم، تضرع کنیم، دعای مستجاب داشته باشیم،
بایستی از ارواح متعالی شهدا استشفاع کنیم و آنها را شفیع قرار بدهیم.

۱۳۹۵/۴/۵



يا فاطمة بحق فاطمة

عجل لوليكي الفرج

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم

